

فعالیت داعیان اسماعیلی در ایران

* حسین ایزدی

دانشگاه باقرالعلوم

چکیده

تشیع در نیم قرن اول موجودیت خود، یک نهضت سیاسی کاملاً عربی با تأکید بر حقانیت حضرت علی ابن ابی طالب علیه السلام به عنوان جانشین رسول اکرم (ص) بود. از دوران امامت و خلافت حضرت علی (ع) تا زمان وقوع واقعه کربلا در سال ۶۱ هجری قمری، شیعیان انسجام خود را حفظ کردند. پس از قیام مختار در کوفه و حمایت از امامت محمد بن حنفیه، اولین انشعاب در تاریخ شیعه با نام کیسانیه به وجود آمد. در طی سال‌های بعدی فرقه زیدیه و سپس فرقه اسماعیلیه بر سر اختلاف عقیدتی در مورد امامت شیعیان با امام محمد باقر (ع) و امام جعفر صادق (ع) از بیکره تشیع جدا شدند. تمام فرق انشعابی تشیع از جمله اسماعیلیه به شرق سرزمین‌های اسلامی به ویژه ایران به عنوان یک پایگاه مهم تبلیغی و سیاسی توجه داشتند. این مقاله به تکاپوی داعیان اسماعیلی طی قرن دوم تا چهارم هجری قمری، در ایران و به ویژه خراسان می‌پردازد.

کلیدواژه‌ها: خراسان، داعی، شیعه، اسماعیلی.

The Activity of Ismaili Propounders in Iran

Hossein Izadi, Ph.D.

Assistant Professor, Department of History

Faculty of Letters and Human Sciences, Bagher-ol-Oloom University

Abstract

Shiism as a politico-religious movement, during the first half a century of its existence, emphasized on the rightfulness of Ali Ibn-Abitalib (pbuh) as the successor of the Messenger of Allah (pbuh), maintaining its Arabic identity during the period. The first revolt known as Keysaniyyah emerged in the history of Shiism after Imam Hossein was tragically martyred and Mokhtar started propagating the Imamate of Mohammad Ibn-i Hanafiyyah as the Mahdi. During the socio-political life of Shiism a number of other branches successively appeared: the rise of Zeyd Ibn-i Ali Ibn-i Hossein Ibn-i Ali in 740 A.C. in Kufa, his son Yahya in Khorasan, a group of the descendants (Sadat) of Hossein in Iraq and Syria, the Zeydiyyah. In addition, due to ideological disagreements over the conditions of Imamate, the leadership of the Shiites and the text of Imamate after the martyrdom of Imam Ja'far al-Sadegh (pbuh), the Ismaili sect who supported the Imamate of his elder son Ismail and his other son Mohammad, came to existence. The Keysaniyyahs, the Zeydiyyahs, and the Ismailis, in turn, divided into numerous other sects. All these groups during their social, political and religious activities, had many attempts to disseminate their ideological dogmas in Iran because of the importance of Iran among the Islamic territories and the interest of Iranians in the Household of the Prophet and the Alavids. Thus, the Ismailis embarked on widespread activities in Iran from the late 2nd century (H) to the 5th century (H). This paper is a review of the activities of the Ismailis in Iran and the reaction of Ismaili leaders and da'is to the Iranian political governments.

Keywords: Da'i, Ismailis, Khorasan, Shiism.

دیباچه

تشیع در نیم سده نخست از موجودیت خود یک نهضت سیاسی کاملاً عربی با تکیه بر حقانیت حضرت علی بن ابیطالب (ع) به عنوان جانشین پیامبر (ص) بود و در این مدت، ویژگی عربی خود را کاملاً حفظ کرد و تا زمانی که دچار اولین انشعاب شد، فراز و نشیب‌های زیادی به خود دید. بعد از رحلت رسول اکرم (ص)، حضرت علی (ع)، به عنوان رهبر شیعیان برای حفظ وحدت جامعه نوپای اسلامی، ناگزیر از پذیرش واقعیت‌های سیاسی حاکم بر جامعه و واقعیت‌های سیاسی حاکم شد، با این حال، بر روی این مسأله که او شایستگی بیشتری در منصب خلافت دارد و با سیاست ناعادلانه از خلافت مسلمین کنار گذاشته شده، تأکید زیادی داشت. احساسات و عقاید علی (ع) نسبت به خلفای قبل از خود به بهترین وجهی در خطبه‌هایی که در دوران خلافتش در مسجد کوفه خوانده بود، خصوصاً در خطبه شقشقیه دیده می‌شود (نهج البلاغه: ۹ - ۱۲). در دوران خلافت حضرت علی بن ابیطالب (ع) که پنج سال طول کشید، اسلام سخت‌ترین جنگ‌های داخلی را پشت سر گذاشت. در سه جنگ جمل، صفین و نهروان، افرادی بر روی علی (ع) شمشیر کشیدند که نه شخصیت والای حضرت را درک می‌کردند و نه قادر به تحمل دینداری، تقوا و عدالت وی بودند. بعد از شهادت آن حضرت به دست یکی از بازماندگان خوارج نهروان و سپس شهادت فرزندش امام حسن مجتبی (ع) و به قدرت رسیدن معاویه، بنیان‌گذار سلسله اموی، دوران اختناق و سرکوبی شدید شیعه آغاز شد.

معاویه بن ابوسفیان دست به یک مبارزه فرهنگی زد که اساس آن سبب و لعن حضرت علی (ع)، جعل فراوان احادیث در مدح خود و خاندان بنی‌امیه و توجه و عنایت به بعضی از فرقه‌های انحرافی مثل مرجئه بود، که در دوران حکومت بنی‌امیه با شدت تمام دنبال شد. تا زمانی که حضرت امام حسین (ع) به عنوان سومین امام و رهبر شیعه، زنده بود؛ شیعیان متحد و یکپارچه بودند و او را تنها امام و جانشین بر حق پیامبر می‌دانستند، ولی بعد از شهادت ناگوار و مظلومانه حضرتش به همراه خانواده و تمامی یارانش؛ و پس از قیام مختار بن ابی‌عبید ثقفی در کوفه و حمایت وی از محمدبن حنفیه به عنوان امام زمان شیعیان و مهدی موعود؛ نه تنها باعث جلب حمایت و کمک گروهی از شیعیان شد، بلکه اولین انشعاب و جدایی را در تاریخ شیعه به وجود آورد. این گروه از شیعیان که معتقد به امامت محمدبن حنفیه بودند، در تاریخ به کیسانیه معروف شدند.

کینسانیه که از پیکره اصلی تشیع جدا شده بود، خود به چندین فرقه تقسیم شد، و این آغاز انشعاب دسته‌های متعدد با عقاید مختلف در تاریخ تشیع شد. در طول سالیان بعدی، فرقه زیدیه و سپس فرقه اسماعیلیه بر سر اختلافات عقیدتی در مورد شرایط امامت و رهبری شیعیان و نص امامت با امام محمدباقر (ع) و امام جعفرصادق (ع) از پیکره تشیع جدا شدند که آن‌ها نیز به نوبه خود به فرقه‌های متعددی تقسیم شدند.

زیدیه بعد از قیام زیدبن علی در کوفه و یحیی بن زید در خراسان و سپس محمدبن عبدالله معروف به نفس زکیه و ابراهیم بن عبدالله در مدینه و بصره، بعد از فراز و نشیب‌های فراوان به رهبری ادريس بن عبدالله بن حسن بن علی (ع) از بازماندگان قیام محمدبن عبدالله در مدینه، که به شمال آفریقا گریخته بود، موفق به تشکیل اولین حکومت مستقل شیعی - زیدی مذهب - در سال ۱۷۲ق در مراکش شد که تا ۳۶۴ ق دوام داشت. گروه دیگر از علویان به رهبری حسن بن زید بن محمد بن اسماعیل بن حسن بن زید بن حسن بن علی (ع) در سال ۲۵۰ق بعد از بیعت گرفتن از مردم طبرستان، علم مخالفت را برضد خلفای عباسی برافراشتند و اولین سلسله شیعی مذهب - زیدی - را در ایران تأسیس کردند که تا سال ۲۷۰ ق بر مناطق شمالی ایران حکم می‌راند. اسماعیلیان نیز که بر اثر اختلاف در مورد جانشین امام جعفرصادق (ع) و نص امامت بعد از ایشان، از شیعیان جدا شده بودند؛ موفق به تشکیل حکومت قدرتمند فاطمیان به رهبری ابومحمد عبیدالله ملقب به مهدی در سال ۲۹۷ ق شدند که تا سال ۵۶۷ ق بر قسمت اعظم شمال آفریقا یعنی تونس، مراکش، لیبی، مصر و همچنین سرزمین‌های سوریه، اردن، لبنان و شبه جزیره عربستان حکومت کردند. در دوران حکومت خلفای فاطمی در مصر و بعد از مرگ المستنصر بالله، هشتمین خلیفه فاطمی در ۴۸۷ ق گروهی از اسماعیلیان که معتقد به خلافت نزار پسر بزرگ المستنصر بالله بودند، به رهبری حسن صباح حکومت پراکنده ولی مقتدر اسماعیلیان الموت - نزاریان - را در ایران تأسیس کردند. البته پیش از این، حسن صباح در ۴۸۳ ق قلعه الموت را تصرف و پایه این حکومت را گذاشته بود. قرامطه هم که یکی از فرقه‌های انشعابی اسماعیلیه بودند، به رهبری ابوسعید گناوه‌ای موفق به تشکیل حکومتی قدرتمند در بحرین شدند که بارها سپاهیان خلفای عباسی را درهم کوبیدند.

این مقاله، قسمتی از تاریخ شیعه - اسماعیلی - را در بر می‌گیرد و نگرشی است بر چگونگی آغاز فعالیت داعیان اسماعیلی در ایران که از جانب خلفای فاطمی در مصر هدایت

می‌شدند و برخورد آنان با حکومت سامانیان که در زمان خود بر قسمتی از ایران، ماوراءالنهر و خراسان بزرگ حکومت می‌کردند. در بین فرقه‌های اسلامی، هیچ فرقه‌ای مانند اسماعیلیه به این شدت دارای مخفی‌کاری نیست. چنان‌که می‌توان گفت بعد از گذشت سال‌های متمادی هنوز ابهامات زیادی در مورد اسماعیلیه وجود دارد این مسأله دلایل گوناگونی دارد؛ از جمله این‌که اسماعیلیان اقلیتی تحت فشار و معمولاً در اوایل کار، کمتر به شکل یک جریان رسمی مطرح شده‌اند و دشمنان مذهبی - سیاسی آنان، سعی در تحریف عقاید و بد جلوه دادن آن‌ها داشتند. اسماعیلیان رقیب سرسخت سیاسی - مذهبی عباسیان بودند؛ و تا قبل از تشکیل خلافت فاطمی در شمال آفریقا در سرزمین‌های مختلف پراکنده بودند و امامان اسماعیلی جهت حفظ جان خود و محفوظ ماندن از تعقیب عباسیان و حکام طرفدار آن‌ها زمانی در ستر و زمانی در کشف به سر می‌بردند. از همین رو، نمی‌توانستند با دعوات درجه یک خود که با آن‌ها در ارتباط مستقیم بودند، رابطه کتبی کامل داشته باشند و فرمان‌ها و دستورهای خود را به صورت شفاهی برای این دعوات می‌فرستادند. به همین دلیل، سند مکتوبی از آن‌ها در این دوره در دست نیست، اسماعیلیان تا قبل از تشکیل خلافت فاطمیان، تشکیلات سیاسی - مذهبی منظمی نداشتند و دعوات آن‌ها در هر سرزمینی که بودند، علی‌القاعده تحت تأثیر عقاید رایج در آن سرزمین‌ها قرار می‌گرفتند. علاوه بر این، مخفی‌کاری شدید و تقیه آنان که یکی از اسباب سلامت آن‌ها در برابر عباسیان بود، باعث می‌شد که سلسله مراتب سیاسی و مسایل عقیدتی آن‌ها تا قبل از خلافت فاطمیان در مصر و سپس استقرار حسن صباح در قلعه الموت قزوین، در بوته ابهام قرار گیرد و در عین حال چهره حقیقی این فرقه مذهبی شناخته نشود. مسایل فوق سبب می‌شد که اسماعیلیان در تاریخ به صورت یک جریان مذهبی مجزا از جامعه مسلمین به حساب آورده شده و نزدیکی آنان با سایر مسلمین در کمترین میزان آن دانسته شود. واضح است که باتوجه به حرکات مخفیانه و مستور بودن امامان اسماعیلیه آثار کمی از آنان به دست محققان برسد. چون امامان اسماعیلیه، همیشه نمی‌توانستند در میان مردم ظاهر شوند، اسماعیلیان به دو دوره ستر و کشف امامان قایل شدند و گفتند پیش از رسول اکرم (ص) و شریعت اسلام دوره ستر بود و حجت‌های خدا مستور بودند. در روزگار علی (ع) که امام آن دوره بود، دوره ظهور آغاز شد و از عهد او تا اسماعیل بن جعفر صادق ظاهر بودند و ابتدای دوره ستر، دوباره، از امامت محمدبن اسماعیل آغاز گشت تا ظهور عبیدالله مهدی در آفریقا. این دوره ظهور بنا به عقیده اسماعیلیان نزاری، تا امامت

کیسانیه که از پیکره اصلی تشیع جدا شده بود، خود به چندین فرقه تقسیم شد، و این آغاز انشعاب دسته‌های متعدد با عقاید مختلف در تاریخ تشیع شد. در طول سالیان بعدی، فرقه زیدیه و سپس فرقه اسماعیلیه بر سر اختلافات عقیدتی در مورد شرایط امامت و رهبری شیعیان و نص امامت با امام محمدباقر (ع) و امام جعفرصادق (ع) از پیکره تشیع جدا شدند که آن‌ها نیز به نوبه خود به فرقه‌های متعددی تقسیم شدند.

زیدیه بعد از قیام زیدبن علی در کوفه و یحیی بن زید در خراسان و سپس محمدبن عبدالله معروف به نفس زکیه و ابراهیم بن عبدالله در مدینه و بصره، بعد از فراز و نشیب‌های فراوان به رهبری ادريس بن عبدالله بن حسن بن علی (ع) از بازماندگان قیام محمدبن عبدالله در مدینه، که به شمال آفریقا گریخته بود، موفق به تشکیل اولین حکومت مستقل شیعی - زیدی مذهب - در سال ۱۷۲ق در مراکش شد که تا ۳۶۴ ق دوام داشت. گروه دیگر از علویان به رهبری حسن بن زیدبن محمدبن اسماعیل بن حسن بن زید بن حسن بن علی (ع) در سال ۲۵۰ق بعد از بیعت گرفتن از مردم طبرستان، علم مخالفت را برضد خلفای عباسی برافراشتند و اولین سلسله شیعی مذهب - زیدی - را در ایران تأسیس کردند که تا سال ۲۷۰ ق بر مناطق شمالی ایران حکم می‌راند. اسماعیلیان نیز که بر اثر اختلاف در مورد جانشین امام جعفرصادق (ع) و نص امامت بعد از ایشان، از شیعیان جدا شده بودند؛ موفق به تشکیل حکومت قدرتمند فاطمیان به رهبری ابومحمد عبیدالله ملقب به مهدی در سال ۲۹۷ ق شدند که تا سال ۵۶۷ ق بر قسمت اعظم شمال آفریقا یعنی تونس، مراکش، لیبی، مصر و همچنین سرزمین‌های سوریه، اردن، لبنان و شبه جزیره عربستان حکومت کردند. در دوران حکومت خلفای فاطمی در مصر و بعد از مرگ المستنصر بالله، هشتمین خلیفه فاطمی در ۴۸۷ ق گروهی از اسماعیلیان که معتقد به خلافت نزار پسر بزرگ المستنصر بالله بودند، به رهبری حسن صباح حکومت پراکنده ولی مقتدر اسماعیلیان الموت - نزاریان - را در ایران تأسیس کردند. البته پیش از این، حسن صباح در ۴۸۳ ق قلعه الموت را تصرف و پایه این حکومت را گذاشته بود. قرامطه هم که یکی از فرقه‌های انشعابی اسماعیلیه بودند، به رهبری ابوسعید گناوه‌ای موفق به تشکیل حکومتی قدرتمند در بحرین شدند که بارها سپاهیان خلفای عباسی را درهم کوبیدند.

این مقاله، قسمتی از تاریخ شیعه - اسماعیلی - را در بر می‌گیرد و نگرشی است بر چگونگی آغاز فعالیت داعیان اسماعیلی در ایران که از جانب خلفای فاطمی در مصر هدایت

می‌شدند و برخورد آنان با حکومت سامانیان که در زمان خود بر قسمتی از ایران، ماوراءالنهر و خراسان بزرگ حکومت می‌کردند. در بین فرقه‌های اسلامی، هیچ فرقه‌ای مانند اسماعیلیه به این شدت دارای مخفی‌کاری نیست. چنان‌که می‌توان گفت بعد از گذشت سال‌های متمادی هنوز ابهامات زیادی در مورد اسماعیلیه وجود دارد این مسأله دلایل گوناگونی دارد؛ از جمله این‌که اسماعیلیان اقلیتی تحت فشار و معمولاً در اوایل کار، کمتر به شکل یک جریان رسمی مطرح شده‌اند و دشمنان مذهبی - سیاسی آنان، سعی در تحریف عقاید و بدجلوه دادن آن‌ها داشتند. اسماعیلیان رقیب سرسخت سیاسی - مذهبی عباسیان بودند؛ و تا قبل از تشکیل خلافت فاطمی در شمال آفریقا در سرزمین‌های مختلف پراکنده بودند و امامان اسماعیلی جهت حفظ جان خود و محفوظ ماندن از تعقیب عباسیان و حکام طرفدار آن‌ها زمانی در ستر و زمانی در کشف به‌سر می‌بردند. از همین رو، نمی‌توانستند با دعوات درجه یک خود که با آن‌ها در ارتباط مستقیم بودند، رابطه کتبی کامل داشته باشند و فرمان‌ها و دستورهای خود را به صورت شفاهی برای این دعوات می‌فرستادند. به همین دلیل، سند مکتوبی از آن‌ها در این دوره در دست نیست، اسماعیلیان تا قبل از تشکیل خلافت فاطمیان، تشکیلات سیاسی - مذهبی منظمی نداشتند و دعوات آن‌ها در هر سرزمینی که بودند، علی‌القاعده تحت تأثیر عقاید رایج در آن سرزمین‌ها قرار می‌گرفتند. علاوه بر این، مخفی‌کاری شدید و تقیۀ آنان که یکی از اسباب سلامت آن‌ها در برابر عباسیان بود، باعث می‌شد که سلسله مراتب سیاسی و مسایل عقیدتی آن‌ها تا قبل از خلافت فاطمیان در مصر و سپس استقرار حسن صباح در قلعه الموت قزوین، در بوته ابهام قرار گیرد و در عین حال چهره حقیقی این فرقه مذهبی شناخته نشود. مسایل فوق سبب می‌شد که اسماعیلیان در تاریخ به صورت یک جریان مذهبی مجزا از جامعه مسلمین به حساب آورده شده و نزدیکی آنان با سایر مسلمین در کمترین میزان آن دانسته شود. واضح است که باتوجه به حرکات مخفیانه و مستور بودن امامان اسماعیلیه آثار کمی از آنان به‌دست محققان برسد. چون امامان اسماعیلیه، همیشه نمی‌توانستند در میان مردم ظاهر شوند، اسماعیلیان به دو دوره ستر و کشف امامان قایل شدند و گفتند پیش از رسول اکرم (ص) و شریعت اسلام دوره ستر بود و حجت‌های خدا مستور بودند. در روزگار علی (ع) که امام آن دوره بود، دوره ظهور آغاز شد و از عهد او تا اسماعیل بن جعفر صادق ظاهر بودند و ابتدای دوره ستر، دوباره، از امامت محمدبن اسماعیل آغاز گشت تا ظهور عییدالله مهدی در آفریقا. این دوره ظهور بنا به عقیده اسماعیلیان نزاری، تا امامت

المستنصر بالله خلیفه فاطمی ادامه داشت؛ و پس از او، تا قیام حسن دوم دوره ستر برقرار شد و در این فاصله، امام نزار و فرزندان او در الموت به صورت مخفی زندگی و امامت می‌کردند. پس از امامت رکن‌الدین خورشاه و پس از سقوط الموت به دست هلاکوخان مغول، دوباره دوره ستر امامان اسماعیلی شروع می‌شد و از زمان قیام آقاخان محلاتی، امام و رهبر اسماعیلیه در سال ۱۲۵۳ق در شهر بم در زمان محمدشاه قاجار، دوره ظهور امامان اسماعیلی آغاز شده و تا امروز ادامه دارد.

«پیش از اسلام، دوره ستر بود. امامان پوشیده بودند و به روزگار علی (ع) که امام آن دوره بود امامت ظاهر شد و از عهد او تا اسماعیل و محمد پسرش که هفتم بود، ظاهر بودند. و ابتدای ستر باز، از اسماعیل بود و از محمد که آخر دور ظهور بود، حمایت مستور شدند و بعد، امامان مستور باشند تا وقتی که باز زمان ظهور باشد» (همدانی ۱۳۳۸: ۱۶).

مجموعه این مسایل که اشاره شد، مایه ابهام‌های فراوانی در مورد اسماعیلیه می‌شد. نتیجه همین ابهام‌ها، تحلیل رسمی خلفای بنی‌عباس و به تبعیت از آنان، مورخان و نویسندگان اهل سنت و کتب ملل و نحل گردید که در بیشتر آنان به مناسبت فقط سخنی از اسماعیلیه گفته می‌شد. ولی باتوجه به توضیحات قبل و وابستگی اکثر نویسندگان به دربار خلافت عباسی، نه تنها حقیقت این مذهب را از نظر سیاسی و مذهبی روشن نمی‌کرد، بلکه برعکس، سبب آشفته‌تر شدن اذهان عمومی نسبت به این فرقه می‌گردید. نکته اصلی در این‌جا، نسبت دادن اسماعیلیه به مزدکیان و زردشتیان است. فرمانی که توسط القادر بالله، بیست و ششمین خلیفه عباسی (۴۲۲ - ۴۶۷ ق) در تکفیر و مخدوش کردن سلسله نسب فاطمیان مصر و منتسب عبدالله بن میمون القداح، صادر شده، مبنا و اساس نظری است که بعدها در مکتب ملل و نحل آورده شد (ابن کثیر ۱۳۹۸: ۱۲۰؛ ابن اثیر ۱۳۵۱). القادر این فرمان را که ردیه‌ای بود بر فاطمیان مصر - به عنوان رقیب سرسخت خلفای عباسی - که موفق شده بودند قسمت‌های زیادی از بخش غربی مناطق تحت نفوذ عباسی را از چنگ آنان خارج کنند و خصوصاً خلیفه همزمان خود الحاکم بامرالله، ضمن ذکر این مطلب که این سند توسط عده‌ای از علما و علویان مثل سیدمرتضی و سیدرضی و پدرشان ابواحمد موسوی تأیید شده، می‌گوید:

«این حاکم در مصر خود و تبارش جزو کافران و گنهکاران و زندیقان و ملحدان،

تعطیل‌کنندگان و منکران اسلام و از پیروان مذاهب ثنوی و مجوسی هستند که حد و

احکام اسلامی را تعطیل کرده و زنا را مباح دانستند و خون‌ریزی را حلال نمودند و پیامبران را دشنام دادند و ادعای خدایی کردند» (جوینی ۱۳۷۵: ۱۷۴ - ۱۷۷).

آنچه از خلال منابع تاریخی به دست می‌آید، این است که فعالیت سیاسی اسماعیلیه در ابتدای امر در عراق و ایران شکل گرفته، ولی بعداً سوریه و سپس مصر به عنوان مرکز عمده دعوت اسماعیلی درآمدند.^۱

عقیده اصلی و اساسی تمام اسماعیلیان پذیرفتن، امامت اسماعیل فرزند ارشد حضرت امام صادق (ع) است. محمد فرزند اسماعیل که براساس عقاید اسماعیلیان نص امامت را از پدرش به ارث برده بود، به همراه عده‌ای از داعیان خود به طرف ری حرکت کرد. اواخر قرن دوم ق در ری، اسحاق بن عباس فارسی که گرایش‌های اسماعیلی داشت، او را در امر دعوت یاری داد. زمانی که هارون الرشید از این جریان مطلع شد حاکم ری را احضار کرد و او را به ضرب تازیانه کشت. بعد از این جریان، محمد بن اسماعیل برای در امان ماندن از تعقیب و دستگیری توسط عمال هارون، از ری به نهاوند رفت و در آنجا با دختر حاکم نهاوند ابومنصور جوش ازدواج کرد که این، خود بیانگر تمایلات اسماعیلی حاکم نهاوند است. زمانی که این خبر به هارون رسید، سپاهی را برای دستگیری محمد بن اسماعیل به نهاوند اعزام داشت و محمد نیز ناچار از نهاوند فرار کرده، به دماوند رفت و دهکده محمودآباد یا محمدآباد را که هنوز باقی است، بنا کرد.^۲ وی بعد از چندی مخفیانه به سلمیه در حمص شام رفت و در سال ۱۹۱ق آنجا را به صورت پایگاهی برای فعالیت‌های خود درآورد؛ محلی که اسماعیلیان از بلاد مختلف به آنجا رفتند (خراسانی، فدایی ۱۳۶۲: ۴۵ - ۴۶).

بعد از محمد، فرزندش عبدالله بن محمد رهبری تشکیلات نوپای دعوت اسماعیلی را برعهده گرفت. تقریباً حدود یک قرن بعد از محمد بن اسماعیل، گروهی از رهبران که در فرقه نوپای اسماعیلیه موضعی مکین داشتند، پنهانی و با روشی نظام‌مند برای ایجاد یک جنبش متحد و گسترده اسماعیلی در تلاش بوده‌اند. در بین این افراد اقدامات عبدالله بن محمد بن اسماعیل برای پیشبرد دعوت اسماعیلیه در جهان اسلام و ایران بسیار مؤثر بود.

۱ - مقریزی ۱۳۶۷؛ جوینی ۱۳۷۵؛ همدانی ۱۳۳۸؛ حافظ ابرو؛ ابن کثیر ۱۳۹۸، به این مسأله اشاره دارند.
۲ - جوینی ۱۳۷۵؛ همدانی ۱۳۳۸، این دهکده محمودآباد نام دارد. باتوجه به این که جوینی یقیناً از منابع کتابخانه الموت در تألیف کتاب خود سود برده و خواجه رشیدالدین فضل‌الله نیز از کتاب جوینی استفاده کرده، نام محمودآباد صحیح‌تر به نظر

المستنصر بالله خلیفه فاطمی ادامه داشت؛ و پس از او، تا قیام حسن دوم دوره ستر برقرار شد و در این فاصله، امام نزار و فرزندان او در الموت به صورت مخفی زندگی و امامت می کردند. پس از امامت رکن الدین خورشاه و پس از سقوط الموت به دست هلاکوخان مغول، دوباره دوره ستر امامان اسماعیلی شروع می شد و از زمان قیام آقاخان محلاتی، امام و رهبر اسماعیلیه در سال ۱۲۵۳ق در شهر بم در زمان محمدشاه قاجار، دوره ظهور امامان اسماعیلی آغاز شده و تا امروز ادامه دارد.

«پیش از اسلام، دوره ستر بود. امامان پوشیده بودند و به روزگار علی (ع) که امام آن دوره بود امامت ظاهر شد و از عهد او تا اسماعیل و محمد پسرش که هفتم بود، ظاهر بودند و ابتدای ستر باز، از اسماعیل بود و از محمد که آخر دور ظهور بود، حمایت مستور شدند و بعد، امامان مستور باشند تا وقتی که باز زمان ظهور باشد» (همدانی ۱۳۳۸: ۱۶).

مجموعه این مسایل که اشاره شد، مایه ابهام های فراوانی در مورد اسماعیلیه می شد. نتیجه همین ابهام ها، تحلیل رسمی خلفای بنی عباس و به تبعیت از آنان، مورخان و نویسندگان اهل سنت و کتب ملل و نحل گردید که در بیشتر آنان به مناسبت فقط سخنی از اسماعیلیه گفته می شد. ولی باتوجه به توضیحات قبل و وابستگی اکثر نویسندگان به دربار خلافت عباسی، نه تنها حقیقت این مذهب را از نظر سیاسی و مذهبی روشن نمی کرد، بلکه برعکس، سبب آشفته تر شدن اذهان عمومی نسبت به این فرقه می گردید. نکته اصلی در این جا، نسبت دادن اسماعیلیه به مزدکیان و زردشتیان است. فرمانی که توسط القادر بالله، بیست و ششمین خلیفه عباسی (۴۲۲ - ۴۶۷ ق) در تکفیر و مخدوش کردن سلسله نسب فاطمیان مصر و منتسب عبدالله بن میمون القداح، صادر شده، مبنای اساس نظری است که بعدها در مکتب ملل و نحل آورده شد (ابن کثیر ۱۳۹۸: ۱۲۰؛ ابن اثیر ۱۳۵۱). القادر این فرمان را که ردیه ای بود بر فاطمیان مصر - به عنوان رقیب سرسخت خلفای عباسی - که موفق شده بودند قسمت های زیادی از بخش غربی مناطق تحت نفوذ عباسی را از چنگ آنان خارج کنند و خصوصاً خلیفه همزمان خود الحاکم بامرالله، ضمن ذکر این مطلب که این سند توسط عده ای از علما و علویان مثل سیدمرتضی و سیدرضی و پدرشان ابواحمد موسوی تأیید شده، می گوید:

«این حاکم در مصر خود و تبارش جزو کافران و گنهکاران و زندیقان و ملحدان، تعطیل کنندگان و منکران اسلام و از پیروان مذاهب ثنوی و مجوسی هستند که حد و

احکام اسلامی را تعطیل کرده و زنا را مباح دانستند و خون‌ریزی را حلال نمودند و پیامبران را دشنام دادند و ادعای خدایی کردند» (جوینی ۱۳۷۵: ۱۷۴ - ۱۷۷).

آنچه از خلال منابع تاریخی به دست می‌آید، این است که فعالیت سیاسی اسماعیلیه در ابتدای امر در عراق و ایران شکل گرفته، ولی بعداً سوریه و سپس مصر به عنوان مرکز عمده دعوت اسماعیلی درآمدند.^۱

عقیده اصلی و اساسی تمام اسماعیلیان پذیرفتن، امامت اسماعیل فرزند ارشد حضرت امام صادق (ع) است. محمد فرزند اسماعیل که براساس عقاید اسماعیلیان نص امامت را از پدرش به ارث برده بود، به همراه عده‌ای از داعیان خود به طرف ری حرکت کرد. اواخر قرن دوم ق در ری، اسحاق بن عباس فارسی که گرایش‌های اسماعیلی داشت، او را در امر دعوت یاری داد. زمانی که هارون الرشید از این جریان مطلع شد حاکم ری را احضار کرد و او را به ضرب تازیانه کشت. بعد از این جریان، محمد بن اسماعیل برای در امان ماندن از تعقیب و دستگیری توسط عمال هارون، از ری به نهاوند رفت و در آنجا با دختر حاکم نهاوند ابومنصور جوش ازدواج کرد که این، خود بیانگر تمایلات اسماعیلی حاکم نهاوند است. زمانی که این خبر به هارون رسید، سپاهی را برای دستگیری محمد بن اسماعیل به نهاوند اعزام داشت و محمد نیز ناچار از نهاوند فرار کرده، به دماوند رفت و دهکده محمودآباد یا محمدآباد را که هنوز باقی است، بنا کرد.^۲ وی بعد از چندی مخفیانه به سلمیه در حمص شام رفت و در سال ۱۹۱ق آنجا را به صورت پایگاهی برای فعالیت‌های خود درآورد؛ محلی که اسماعیلیان از بلاد مختلف به آنجا رفتند (خراسانی فدایی ۱۳۶۲: ۴۵ - ۴۶).

بعد از محمد، فرزندش عبدالله بن محمد رهبری تشکیلات نوپای دعوت اسماعیلی را برعهده گرفت. تقریباً حدود یک قرن بعد از محمد بن اسماعیل، گروهی از رهبران که در فرقه نوپای اسماعیلیه موضعی مکین داشتند، پنهانی و با روشی نظام‌مند برای ایجاد یک جنبش متحد و گسترده اسماعیلی در تلاش بوده‌اند. در بین این افراد اقدامات عبدالله بن محمد بن اسماعیل برای پیشبرد دعوت اسماعیلیه در جهان اسلام و ایران بسیار مؤثر بود.

۱ - مقریزی ۱۳۶۷؛ جوینی ۱۳۷۵؛ همدانی ۱۳۳۸؛ حافظ ابرو؛ ابن کثیر ۱۳۹۸، به این مسأله اشاره دارند.
۲ - جوینی ۱۳۷۵؛ همدانی ۱۳۳۸، این دهکده محمودآباد نام دارد. باتوجه به این که جوینی یقیناً از منابع کتابخانه الموت در تألیف کتاب خود سود برده و خواجه رشیدالدین فضل‌الله نیز از کتاب جوینی استفاده کرده، نام محمودآباد صحیح‌تر به نظر

عبدالله پس از تعدادی مسافرت، در عسکر مکرّم که شهری پر رونق در ۴۰ کیلومتری شمال اهواز بود، ساکن شد. خرابه‌های عسکر مکرّم امروز در جنوب شوشتر قرار دارد و به بندر قیز معروف است. وی در آن‌جا یک جنبش گسترده اسماعیلی را سازمان داد و داعیان خود را به خوزستان فرستاد؛ اما پس از مدتی فعالیت‌های عبدالله موجی از خصومت برضد او برانگیخت و عبدالله مجبور به ترک خوزستان شد. عبدالله مخفیانه به شهر بصره رفت و مدتی در میان پسر عموهای خود از فرزندان عقیل بن ایطالب توقف کرد و در تاریخی نامعلوم در حدود نیمه اول قرن سوم ق، به شام رفت و در لباس بازرگانی ثروتمند هاشمی نسب در قصری با شکوه زندگی کرد و با جدیت و دقت دعوت اسماعیلی را به ویژه در ایران پی‌گیری کرد.

عبدالله بن محمد بن اسماعیل در تاریخی نامعلوم، اندکی پس از سال ۲۶۱ ق در سلمیه درگذشت. در حدود سال ۴۰ ق، فاطمیان پس از تصرف شام، قبه و بارگاهی بر فراز قبر او ساختند که هنوز باقی است و در میان اهالی محل به نام مقام الامام معروف است. (فرهاد دفتری ۱۳۵۷: ۵۵ - ۵۶).

پس از عبدالله پسرش احمد و نوادگانش حسین و محمد با اقامت در سلمیه سوریه و اعزام داعیان و مسافرت به نقاط مختلف، دعوت اسماعیلی را توسعه دادند.

آغاز دعوت اسماعیلی در بخش‌های شمال غربی و غرب مرکزی ایران، یعنی منطقه‌ای که جغرافیایانویسان مسلمان عموماً آن را جبال می‌خواندند، در حدود سال ۲۶۰ ق، بود. خلف حلاج، اولین داعی جبال از سوی دستگاه رهبری نهضت اسماعیلیه در سلمیه شام، به آن‌جا فرستاده شد. باتوجه به حضور پرتعداد شیعیان در ری و دهکده‌های اطراف آن و موقعیت جغرافیایی آن که در مرکز ایران و ولایت جبال قرار داشت و نقطه ارتباطی و محوری اکثر راه‌های تجاری و ارتباطی فلات ایران بود، شهر ری برای مدتی طولانی پایگاه دعوت اسماعیلی در ایران و جبال بود.

خلف بن احمد کاشانی در مقام اولین داعی اسماعیلی در بخش‌های شمال غربی و غرب مرکزی ایران، حوزه فعالیت بسیار گسترده‌ای داشت. وی در روستای کلین از توابع ری ساکن شد و دست به دعوت مردم به سوی مذهب اسماعیلی زد. (ابن ندیم ۱۳۶۶: ۳۵۱). خلف بن احمد به مردم روستا می‌گفت: آن‌چه به آن‌ها تعلیم می‌دهد، همان مذهب اهل بیت است و باید آن را آموخت؛ زیرا که زمان ظهور مهدی و امام نزدیک است و در هنگام ظهور نباید از این مذهب بی‌خبر بود. روزی برحسب تصادف، بزرگ روستا سخنان خلف بن احمد را که در مسجد

ویرانه متروکی به تعلیم مذهب اسماعیلیه برای مؤمنان وفادار به خود پرداخته بود، شنید و به این ترتیب ماهیت واقعی او به عنوان داعی اسماعیلی بر ملا شد. خلف بن احمد ناچار از ده گریخت و به شهر ری رفت و پس از یک دوره زندگی مخفیانه در همان جا درگذشت و نام وی به عنوان اولین داعی مذهب اسماعیلیه در آن ولایت باقی ماند. (طوسی ۱۳۴۰: ۲۶۳ - ۲۶۴). پس از خلف بن احمد، پسرش احمد جانشین او شد و پس از وی فردی به نام غیاث که در بین پیروان احمد بن خلف بن احمد از همه عالم تر و در ادبیات هم مهارت داشت، جانشین او شد. غیاث اعتقادات اسماعیلیه را بر طبق آیات قرآن و اخبار و احادیث رسول اکرم (ص) و همچنین امثال عرب و ادبیات و حکایات مختلف مدون کرد و بر این اساس کتابی تألیف کرد به نام *البیان* و برای این که مخالفین اسماعیلیه خصوصاً اهل سنت پی به اعتقادات اسماعیلیان نبرند، در این کتاب به بحث درباره نماز، روزه طهارت و زکات پرداخت (همان).

غیاث به ابتکار شخصی خود دعوت اسماعیلی را در خراسان هم گسترش داد. نماینده او در خراسان فیلسوف، متکلم و دانشمند اسماعیلی ابوحاتم احمد بن حمدان رازی بود که جایگاه مهمی در دعوت اسماعیلی پیدا کرد و نهضت و مذهب اسماعیلی را در مناطق مختلف ایران توسعه داد.

غیاث با اهل سنت هم مناظره می کرد و شهرت وی در این مورد، به قم و کاشان رسید و از آن شهرها و حتی مردم ری به او روی آوردند؛ اما در ری مردی به نام عبدالله زعفرانی پیشوای فرقه ای به همین نام که از انشعابات فرقه نجاریه^۳ بود و حضور غیاث را مانعی بر سر راه شهرت خود می دید، اهالی ری را علیه غیاث تحریک کرد و توانست جمعیت اسماعیلیان را پراکنده کند و غیاث ناچار برای فرار از دست مردم تحریک شده و دشمنان اسماعیلیان، به خراسان رفت که دعوت اسماعیلی به ابتکار خودش در آن جا گسترش پیدا کرد؛ البته به دلیل

۳ - خداوند غیر از اوست و هر چه غیر او باشد مخلوق است. ولی با وجود این اعتقاد، زعفرانی رهبر آنان می گفت هر کسی که بگوید کلام خدا مخلوق است، کافر، و سگ بر او برتری دارد. این سخن زعفرانی به دلیل ترس از سرکوبی توسط اهل سنت بوده است. عبدالله زعفرانی علاقه داشت تا در دنیای اسلام شهرت زیادی به هم یزند و به همین خاطر مردی را استخدام کرد و او را در موسم حج به مکه می فرستاد تا در حضور حجاج کشورهای مختلف او را دشنام دهد و لعن و نفرین کند تا به این ترتیب در بین مسلمانان مشهور شود. دقیقاً به دلیل همین حس شهرت طلبی بود که دالله زعفرانی علیه اسماعیلیان ری وارد عمل شد و مردم را به سرکوبی آنان تحریک کرد، زیرا سرکوبی اسماعیلیه دستاویز خوبی برای کسب شهرت در آن روزگار بود. در مورد توضیحات فوق رک شود به: ابومنصور عبدالقاهر بغدادی الفرق بین الفرق در تاریخ مذاهب اسلام به سعی محمدجواد مشکور. انتشارات اشراقی و همچنین ابوالفتح محمد بن عبدالکریم شهرستانی، الملل و النحل، تحریر نواز مصطفی خاکی هاشمی مقدمه، حواشی، تصحیح و تعلیقات از سید محمدرضا جلالی نائینی: ۱۱، ۱۴، ۱۵؛ همدانی ۱۳۳۸: ۱۲ - ۱۳.

عبدالله پس از تعدادی مسافرت، در عسکر مکرّم که شهریّ پر رونق در ۴۰ کیلومتری شمال اهواز بود، ساکن شد. خرابه‌های عسکر مکرّم امروز در جنوب شوشتر قرار دارد و به بندر قیر معروف است. وی در آن‌جا یک جنبش گسترده اسماعیلی را سازمان داد و داعیان خود را به خوزستان فرستاد؛ اما پس از مدتی فعالیت‌های عبدالله موجی از خصومت برضد او برانگیخت و عبدالله مجبور به ترک خوزستان شد. عبدالله مخفیانه به شهر بصره رفت و مدتی در میان پسر عموهای خود از فرزندان عقیل‌بن ایبطالب توقف کرد و در تاریخی نامعلوم در حدود نیمه اول قرن سوم ق، به شام رفت و در لباس بازرگانی ثروتمند هاشمی نسب در قصری با شکوه زندگی کرد و با جدیت و دقت دعوت اسماعیلی را به ویژه در ایران پی‌گیری کرد.

عبدالله‌بن محمدبن اسماعیل در تاریخی نامعلوم، اندکی پس از سال ۲۶۱ ق در سلمیه درگذشت. در حدود سال ۴۰ ق، فاطمیان پس از تصرف شام، قبه و بارگاهی بر فراز قبر او ساختند که هنوز باقی است و در میان اهالی محل به نام مقام الامام معروف است. (فرهاد دفتری ۱۳۵۷: ۵۵ - ۵۶).

پس از عبدالله پسرش احمد و نوادگانش حسین و محمد با اقامت در سلمیه سوریه و اعزام داعیان و مسافرت به نقاط مختلف، دعوت اسماعیلی را توسعه دادند.

آغاز دعوت اسماعیلی در بخش‌های شمال غربی و غرب مرکزی ایران، یعنی منطقه‌ای که جغرافیایانویسان مسلمان عموماً آن را جبال می‌خواندند، در حدود سال ۲۶۰ ق، بود. خلف حلاج، اولین داعی جبال از سوی دستگاه رهبری نهضت اسماعیلیه در سلمیه شام، به آن‌جا فرستاده شد. باتوجه به حضور پرتعداد شیعیان در ری و دهکده‌های اطراف آن و موقعیت جغرافیایی آن که در مرکز ایران و ولایت جبال قرار داشت و نقطه ارتباطی و محوری اکثر راه‌های تجاری و ارتباطی فلات ایران بود، شهر ری برای مدتی طولانی پایگاه دعوت اسماعیلی در ایران و جبال بود.

خلف بن‌احمد کاشانی در مقام اولین داعی اسماعیلی در بخش‌های شمال غربی و غرب مرکزی ایران، حوزه فعالیت بسیار گسترده‌ای داشت. وی در روستای کلین از توابع ری ساکن شد و دست به دعوت مردم به سوی مذهب اسماعیلی زد (ابن‌ندیم ۱۳۶۶: ۳۵۱). خلف‌بن احمد به مردم روستا می‌گفت: آن‌چه به آن‌ها تعلیم می‌دهد، همان مذهب اهل بیت است و باید آن را آموخت؛ زیرا که زمان ظهور مهدی و امام نزدیک است و در هنگام ظهور نباید از این مذهب بی‌خبر بود. روزی برحسب تصادف، بزرگ روستا سخنان خلف‌بن احمد را که در مسجد

ویرانه. متروکی به تعلیم مذهب اسماعیلیه برای مؤمنان وفادار به خود پرداخته بود، شنید و به این ترتیب ماهیت واقعی او به عنوان داعی اسماعیلی بر ملا شد. خلف بن احمد ناچار از ده گریخت و به شهر ری رفت و پس از یک دوره زندگی مخفیانه در همان جا درگذشت و نام وی به عنوان اولین داعی مذهب اسماعیلیه در آن ولایت باقی ماند. (طوسی ۱۳۴۰: ۲۶۳ - ۲۶۴). پس از خلف بن احمد، پسرش احمد جانشین او شد و پس از وی فردی به نام غیاث که در بین پیروان احمد بن خلف بن احمد از همه عالم تر و در ادبیات هم مهارت داشت، جانشین او شد. غیاث اعتقادات اسماعیلیه را بر طبق آیات قرآن و اخبار و احادیث رسول اکرم (ص) و همچنین امثال عرب و ادبیات و حکایات مختلف مدون کرد و بر این اساس کتابی تألیف کرد به نام *البیان* و برای این که مخالفین اسماعیلیه خصوصاً اهل سنت پی به اعتقادات اسماعیلیان نبرند، در این کتاب به بحث درباره نماز، روزه طهارت و زکات پرداخت (همان).

غیاث به ابتکار شخصی خود دعوت اسماعیلی را در خراسان هم گسترش داد. نماینده او در خراسان فیلسوف، متکلم و دانشمند اسماعیلی ابوحاتم احمد بن حمدان رازی بود که جایگاه مهمی در دعوت اسماعیلی پیدا کرد و نهضت و مذهب اسماعیلی را در مناطق مختلف ایران توسعه داد.

غیاث با اهل سنت هم مناظره می کرد و شهرت وی در این موزه، به قم و کاشان رسید و از آن شهرها و حتی مردم ری به او روی آوردند؛ اما در ری مردی به نام عبدالله زعفرانی پیشوای فرقه ای به همین نام که از انشعابات فرقه نجاریه^۳ بود. و حضور غیاث را مانعی بر سر راه شهرت خود می دید، اهالی ری را علیه غیاث تحریک کرد و توانست جمعیت اسماعیلیان را پراکنده کند و غیاث ناچار برای فرار از دست مردم تحریک شده و دشمنان اسماعیلیان، به خراسان رفت که دعوت اسماعیلی به ابتکار خودش در آن جا گسترش پیدا کرد؛ البته به دلیل

۳ - خداوند غیر از اوست و هر چه غیر او باشد مخلوق است. ولی با وجود این اعتقاد، زعفرانی رهبر آنان می گفت هر کسی که بگوید کلام خدا مخلوق است، کافر، و سگ بر او برتری دارد. این سخن زعفرانی به دلیل ترس از سرکوبی توسط اهل سنت بوده است. عبدالله زعفرانی علاقه داشت تا در دنیای اسلام شهرت زیادی به هم بزند و به همین خاطر مردی را استخدام کرد و او را در موسم حج به مکه می فرستاد تا در حضور حجاج کشورهای مختلف او را دشنام دهد و لعن و نفرین کند تا به این ترتیب در بین مسلمانان مشهور شود. دقیقاً به دلیل همین حس شهرت طلبی بود که دالله زعفرانی علیه اسماعیلیان ری وارد عمل شد و مردم را به سرکوبی آنان تحریک کرد، زیرا سرکوبی اسماعیلیه دستاویز خوبی برای کسب شهرت در آن روزگار بود. در مورد توضیحات فوق رک شود به: ابومنصور عبدالقاهر بغدادی الفرق بین الفرق در تاریخ مذاهب اسلام به سعی محمدجواد مشکور. انتشارات اشراقی و همچنین ابوالفتح محمد بن عبدالکریم شهرستانی، الملل و النحل، تحریر نواز مصطفی خاندان ریاضی، مقامه حواشی، تصحیح و تعلیقات از سید محمد رضا جلالی نائینی: ۱۱، ۱۴ - ۱۵؛ همدانی ۱۳۳۸: ۱۲ - ۱۳.

ویژگی، وسعت و اهمیتی که ولایت خراسان بزرگ در ایران داشت، بسیار مورد توجه رهبری دعوت اسماعیلیه در سلمیه شام بود.

سازمان‌دهندگان دعوت اسماعیلی از همان ابتدای اقدامات خود، باتوجه به تجربه موفقیت‌آمیزی که عباسیان در جریان قیام خویش در خراسان داشتند، به این نکته پی برده بودند که در صورت موفقیت‌آمیز بودن دعوت اسماعیلیان و پیروزی آنان در خراسان بزرگ، نه تنها بر قسمت اعظم شرق امپراتوری اسلامی مسلط خواهند شد، بلکه قادر خواهند بود خلافت عباسی را هم منقرض کنند. به همین دلیل پس از اقدام ابتکاری غیاث و باتوجه به اهمیت خراسان بزرگ، ابوعبدالله خادم، در جایگاه اولین داعی مستقل در خراسان که از جانب رهبری نهضت اسماعیلیه در سلمیه شام اعزام شده بود، در شهر نیشابور مستقر شد و از آن‌جا نایبانی را به سایر شهرهای خراسان و حتی ماوراءالنهر اعزام کرد (مقریزی ۱۳۶۷: ۴۸). ولی داعیان و مبلغان مذهب اسماعیلی در این راه با فقها و علمای اهل سنت و جماعت در ماوراءالنهر و خراسان بزرگ که کاملاً مورد حمایت حکام سنی مذهب و دارای منافع مشترک سیاسی و اجتماعی و حتی اقتصادی بودند و از جانب سامانیان از زمین بوسی در برابر امیر معاف بودند، روبه‌رو شدند (طوسی ۱۳۴۰: ۳۷۷).

نوح بن نصر امیرسامانی، امام حنفی مذهب، ابوالفضل السلمی را که عالم‌ترین فرد زمان خود بود، به وزارت برگزید (نرشخی: ۱۱۴). در واقع می‌توان گفت علاقه سامانیان به گردآوری کتب مختلف و تأسیس کتابخانه‌های بزرگ در بخارا و سمرقند که در تمام سرزمین‌های اسلامی معروف بود؛ و همچنین حمایت قاطع آنان از اهل سنت و خلفای بغداد، باعث شد تا سرزمین‌های شرق امپراتوری اسلامی به پایگاه مستحکم پیروان اهل سنت و جماعت تبدیل شود. در سال ۲۹۵ ق والی هرات محمدبن هرثمه به امیراسماعیل سامانی خبر داد که مردی به نام ابوبلال در کوهپایه غور و گرچه خروج کرده و علناً دست به تبلیغ مذهب قرامطه زده، مرکز دعوت خود را دارالعدل نامیده و افراد زیادی نیز، خصوصاً از روستاهای اطراف هرات، با او بیعت کرده‌اند. حضور عده‌ای از روستاییان هرات در این شورش، بیانگر فشار مالیاتی حکومت سامانی بر کشاورزان این منطقه بوده که برای خلاصی از آن، دعوت ابوبلال را پذیرفته، به همراه او سر به شورش برداشته بودند.

با توجه به این‌که منطقه غور یکی از مناطق آباد و پر درآمد اطراف هرات بود و به داشتن معادن طلا و نقره شهرت داشت (بغدادی ۱۳۶۶: ۱۷۸ - ۱۷۹). سخت مورد توجه سامانیان

بود، از این رو امیراسماعیل، افرادی زیادی را بسیج کرد و به ولایت غور اعزام داشت. به احتمال زیاد درگیری بین سپاه اعزامی سامانی و پیروان ابوبلال داعی اسماعیلیان به دلیل کوهستانی و صعّب العبور بودن راه‌های منطقه، خونین و سنگین بوده؛ ولی سپاه سامانی بعد از هفتاد روز جنگ و گریز موفق شد ابوبلال رهبر قیام را به همراه ده تن دیگر از رؤسای اسماعیلی دستگیر کرده، عده زیادی را هم قتل عام کند و به بخارا بازگردد.

«ابوبلال را به زندان کهن دژ بردند تا هم آن جایگاه مرده، یازده تن دیگر را به بلخ و سمرقند و فرغانه و خوارزم و مرو و نیشابور و به هر شهر فرستادند و بردار کردند و مادّت ایشان از غور و گرچه به یکبارگی بریده شد» (طوسی ۱۳۴۰: ۲۷۸).

پراکنده کردن رهبران قیام نافرجام اسماعیلی در غور و گرچه در شهرهای مختلف خراسان، می‌تواند بیانگر نفوذ عقیده در شهرهای مختلف باشد؛ زیرا حکومت سامانی می‌خواست به این ترتیب به اسماعیلیانی که مخفیانه در این شهرها زندگی می‌کنند، ضرب‌شستی نشان داده، آنان را مجبور به سکوت، یا تسلیم کند.

در واقع طاهریان و پس از آنان سامانیان و بعدها غزنویان، قدرت‌هایی بودند که جدای از رابطه سوددهی متقابل با خلافت عباسی، به مذهب اهل سنت و جماعت اعتقاد راسخ داشتند و اقدامات تشیع در غرب ایران و سرزمین‌های جنوبی دریای خزر و نیز سیاست توسعه‌طلبی آل بویه که شیعه امامیه را به عنوان سمبل استقلال سیاسی خود پذیرفته بودند و تسلط آنان بر بغداد و داشتن طمع نسبت به تصرف خراسان بزرگ، حکام محلی خراسان و به‌طور کلی حکام محلی مناطق شرق ایران را که معمولاً تابع خراسان بزرگ بودند برانگیخت تا برای دفاع از مذهب اهل سنت و جماعت، و در اصل برای حفظ موقعیت سیاسی - اجتماعی خود در مقابل تشیع، پیرامون این عقیده را به هر شکل و گرایشی به شدت سرکوب کنند. البته این اقدامات باعث نمی‌شد تا اسماعیلیه دست از اقدامات خود در خراسان و سایر نقاط ایران بردارند.

جنبش اسماعیلی در قرن سوم ق، بر انتظار قریب‌الوقوع مهدی که می‌باید بیاید و حکومت عدل را در جهان مستقر سازد، تمرکز یافته بود جاذبه مسیحایی فوق‌العاده‌ای برای گروه‌های محروم از طبقات اجتماعی مختلف داشت. مهدی با آمدن خود فوجی عظیم از گروهی‌های ستم‌دیده و ناراضی را از نابرابری‌های نظام اجتماعی استقرار یافته در حکومت عباسیان که غاصبان حقوق حقه علویان بودند، نجات می‌داد.

Archive of SID

ویژگی، وسعت و اهمیتی که ولایت خراسان بزرگ در ایران داشت، بسیار مورد توجه رهبری دعوت اسماعیلیه در سلمیه شام بود.

سازمان‌دهندگان دعوت اسماعیلی از همان ابتدای اقدامات خود، باتوجه به تجربه موفقیت‌آمیزی که عباسیان در جریان قیام خویش در خراسان داشتند، به این نکته پی برده بودند که در صورت موفقیت‌آمیز بودن دعوت اسماعیلیان و پیروزی آنان در خراسان بزرگ، نه تنها بر قسمت اعظم شرق امپراتوری اسلامی مسلط خواهند شد، بلکه قادر خواهند بود خلافت عباسی را هم منقرض کنند. به همین دلیل پس از اقدام ابتکاری غیاث و باتوجه به اهمیت خراسان بزرگ، ابو عبدالله خادم، در جایگاه اولین داعی مستقل در خراسان که از جانب رهبری نهضت اسماعیلیه در سلمیه شام اعزام شده بود، در شهر نیشابور مستقر شد و از آن‌جا نایبانی را به سایر شهرهای خراسان و حتی ماوراءالنهر اعزام کرد (مقبریزی ۱۳۶۷: ۴۸). ولی داعیان و مبلغان مذهب اسماعیلی در این راه با فقها و علمای اهل سنت و جماعت در ماوراءالنهر و خراسان بزرگ که کاملاً مورد حمایت حکام سنی مذهب و دارای منافع مشترک سیاسی و اجتماعی و حتی اقتصادی بودند و از جانب سامانیان از زمین بوسی در برابر امیر معاف بودند، روبه‌رو شدند (طوسی ۱۳۴۰: ۳۷۷).

نوح بن نصر امیرسامانی، امام حنفی مذهب، ابوالفضل السلمی را که عالم‌ترین فرد زمان خود بود، به وزارت برگزید (نرشخی: ۱۱۴). در واقع می‌توان گفت علاقه سامانیان به گردآوری کتب مختلف و تأسیس کتابخانه‌های بزرگ در بخارا و سمرقند که در تمام سرزمین‌های اسلامی معروف بود؛ و همچنین حمایت قاطع آنان از اهل سنت و خلفای بغداد، باعث شد تا سرزمین‌های شرق امپراتوری اسلامی به پایگاه مستحکم پیروان اهل سنت و جماعت تبدیل شود. در سال ۲۹۵ ق والی هرات محمدبن هرثمه به امیراسماعیل سامانی خبر داد که مردی به نام ابوبلال در کوهپایه غور و غرچه خروج کرده و علناً دست به تبلیغ مذهب قرامطه زده، مرکز دعوت خود را دارالعدل نامیده و افراد زیادی نیز، خصوصاً از روستاهای اطراف هرات، با او بیعت کرده‌اند. حضور عده‌ای از روستاییان هرات در این شورش، بیانگر فشار مالیاتی حکومت سامانی بر کشاورزان این منطقه بوده که برای خلاصی از آن، دعوت ابوبلال را پذیرفته، به همراه او سر به شورش برداشته بودند.

با توجه به این‌که منطقه غور یکی از مناطق آباد و پر درآمد اطراف هرات بود و به داشتن معادن طلا و نقره شهرت داشت (بغدادی ۱۳۶۶: ۱۷۸ - ۱۷۹). سخت مورد توجه سامانیان

بود، از این رو امیراسماعیل، افرادی زیادی را بسیج کرد و به ولایت غور اعزام داشت. به احتمال زیاد درگیری بین سپاه اعزامی سامانی و پیروان ابوبلال داعی اسماعیلیان به دلیل کوهستانی و صعب‌العبور بودن راه‌های منطقه، خونین و سنگین بوده؛ ولی سپاه سامانی بعد از هفتاد روز جنگ و گریز موفق شد ابوبلال رهبر قیام را به همراه ده تن دیگر از رؤسای اسماعیلی دستگیر کرده، عده زیادی را هم قتل عام کند و به بخارا بازگردد.

«ابوبلال را به زندان کهن دژ بردند تا هم آن جایگاه مرده، یازده تن دیگر را به بلخ و سمرقند و فرغانه و خوارزم و مرو و نیشابور و به هر شهر فرستادند و بردار کردند و مادّت ایشان از غور و گرچه به یکبارگی بریده شد» (طوسی ۱۳۴۰: ۲۷۸).

پراکنده کردن رهبران قیام نافرجام اسماعیلی در غور و گرچه در شهرهای مختلف خراسان، می‌تواند بیانگر نفوذ عقیده در شهرهای مختلف باشد؛ زیرا حکومت سامانی می‌خواست به این ترتیب به اسماعیلیانی که مخفیانه در این شهرها زندگی می‌کنند، ضرب‌شستی نشان داده، آنان را مجبور به سکوت، یا تسلیم کند.

در واقع طاهریان و پس از آنان سامانیان و بعدها غزنویان، قدرت‌هایی بودند که جدای از رابطه سوددهی متقابل با خلافت عباسی، به مذهب اهل سنت و جماعت اعتقاد راسخ داشتند و اقدامات تشیع در غرب ایران و سرزمین‌های جنوبی دریای خزر و نیز سیاست توسعه‌طلبی آل‌بویه که شیعه امامیه را به عنوان سمبل استقلال سیاسی خود پذیرفته بودند و تسلط آنان بر بغداد و داشتن طمع نسبت به تصرف خراسان بزرگ، حکام محلی خراسان و به‌طور کلی حکام محلی مناطق شرق ایران را که معمولاً تابع خراسان بزرگ بودند برانگیخت تا برای دفاع از مذهب اهل سنت و جماعت، و در اصل برای حفظ موقعیت سیاسی - اجتماعی خود در مقابل تشیع، پیرامون این عقیده را به هر شکل و گرایشی به شدت سرکوب کنند. البته این اقدامات باعث نمی‌شد تا اسماعیلیه دست از اقدامات خود در خراسان و سایر نقاط ایران بردارند.

جنبش اسماعیلی در قرن سوم ق، بر انتظار قریب‌الوقوع مهدی که می‌باید بیاید و حکومت عدل را در جهان مستقر سازد، تمرکز یافته بود جاذبه مسیحایی فوق‌العاده‌ای برای گروه‌های محروم از طبقات اجتماعی مختلف داشت. مهدی با آمدن خود فوجی عظیم از گروهی‌های ستم‌دیده و ناراضی را از نابرابری‌های نظام اجتماعی استقرار یافته در حکومت عباسیان که غاصبان حقوق حقه علویان بودند، نجات می‌داد.

داعیان اسماعیلی در این دوران بیشتر به مناطق روستانشین توجه داشتند و سعی در جذب روستاییان می‌کردند. به همین دلیل، تا مدت‌ها نفوذ اسماعیلیه در شهرها محدود بود. ترکیب اجتماعی اسماعیلیه از منطقه‌ای نسبت به منطقه دیگر فرق می‌کرد. در عراق روستاییان ناحیه سواد و دهکده‌های اطراف و نیز قبایل جنوب عراق، مهمترین پیروان اسماعیلیه را تشکیل می‌دادند. در یمن و به ویژه بحرین و سوریه، قبایل بدوی و صحرائشین پیروان نهضت اسماعیلیه و نیروی جنگجوی آن بودند. قرامطه که گروهی از اسماعیلیان بودند با اتکا به همین افراد جنگجو بود که در شام و بحرین دست به قیام زده، راه‌های عبور و مرور کاروان‌های تجاری و زیارتی را ناامن کرده، حتی کوفه و مکه را تصرف کردند و شکست‌های سختی بر لشکریان خلافت عباسی وارد آوردند.

در ایران نیز دعوت اسماعیلی، در آغاز کار، کشاورزان تهی دست و طبقات محروم شهری را مخاطب قرار داد، ولی از زمانی که داعیان اسماعیلی پی بردند با این روش نتوانند قیام‌های موفق را رهبری کنند، سیاست خود را تغییر داده، همه کوشش خود را متوجه هیأت حاکمه و طبقات مرفه جامعه ایرانی کردند. گرایش امیرحسین مرورودی از اشراف خراسان به مذهب اسماعیلی به دست غیاث داعی اسماعیلی که از ری به خراسان گریخته بود، رسمیت دهنده چنین تحولی بود. امیرحسین مرورودی در سلسله مراتب دعوت اسماعیلی پیشرفت زیادی کرد. وی جانشین اباسعید شعرانی بود که از جانب عبیدالله مهدی اولین خلیفه فاطمی مأمور دعوت خراسان شده بود (ابن ندیم ۱۳۴۶: ۳۵۱؛ مقریزی ۱۳۶۷: ۲۴۷).

این نکته نشان می‌داد خراسان بزرگ برای خلافت نوپای فاطمی در شمال آفریقا (تونس) چقدر اهمیت دارد. امیرحسین مرورودی در زمان امیراحمد بن اسماعیل (۲۹۵ - ۳۰۱ ق) در جریان فتح سیستان شرکت داشت و از امیر تقاضا کرد تا حکومت سیستان را به او واگذارد؛ ولی احمد بن اسماعیل برخلاف انتظار امیرحسین مرورودی، سیمجور دواتی را به حکومت سیستان منصوب کرد و به همین دلیل بود که امیرحسین مرورودی برضد امیر سامانی سر به شورش برداشت و حاکم نیشابور منصور بن اسحاق را تحریک به شورش علیه سامانیان کرد. شاید امیرحسین مرورودی با گرویدن به آیین اسماعیلیه به دنبال یک حامی نیرومند و مشروع برای حمایت از آرزوهای بلند پروازانه خود بود. در سال ۳۰۱ ق احمد بن اسماعیل به قتل رسید و این فرصت مناسبی بود برای حسین مرورودی تا با استفاده از هرج و مرج ناشی از کشته شدن امیر سامانی و به تخت نشستن فرزند خردسالش نصر، تحکیم موضع خود بپردازد.

وی برای این که در این جنگ قدرت بدون رقیب باشد، حاکم نیشابور منصورین اسحاق را مسموم کرد؛ ولی نتوانست در برابر سپاه سامانی مقاومت کند و به هرات گریخت و با کمک محمدبن جنید شحنة بخارا - که او نیز با حکومت سامانی اختلاف پیدا کرده بود - به نیشابور بازگشت و آنجا را تصرف کرد (گردیزی ۱۳۶۳: ۳۲۵، ۳۳۱ - ۳۳۲؛ ابن اثیر ۱۳۵۱: ۱۳۹). از آنجا که حسین مروودی به عنوان رهبر دعوت خراسان توانسته بود عده زیادی از مردم را به مذهب اسماعیلی جذب کند، شورش وی اهمیت زیادی پیدا کرده بود. زیرا هم برضد حاکمیت سامانی بود و هم برضد خلافت عباسی. امیرسامانی برای پایان دادن به این شورش، احمدبن سهل را - که نسب خود را به یزدگرد آخرین پادشاه ساسانی می‌رساند - با سپاهی مجهز به نیشابور اعزام کرد. احمدبن سهل موفق شد شورش اسماعیلیان را سرکوب و حسین مروودی را دستگیر و به بخارا اعزام کند (همان).

در سال ۳۱۷ ق منصور، ابراهیم و یحیی برادران امیرنصر که در کهن دژ بخارا در حبس بودند، به کمک فردی به نام ابوبکر خباز از زندان گریختند و به کمک علویان و دیلمیان بخارا و همچنین عیاران شهر و پسر حسین مروودی، شهر را تصرف و کاخ و خزانه نصر را به آتش کشیدند (همان). به احتمال زیاد اسماعیلیان در این قیام حضور فعالی داشتند و با این عمل خود قصد انتقام گرفتن از سرکوب و کشتار هم‌کیشان خود در شورش نافرجام حسین مروودی را داشتند. نصر که در نیشابور اقامت داشت، به سرعت به بخارا بازگشت و آنجا را محاصره کرد و به دلیل سازش پسر حسین مروودی با محمدبن عبدالله بلعمی وزیر نصر بن احمد، شورشیان شکست خورده و ابوبکر خباز دستگیر شد، و برادران شورشی نصر هم گریختند (گردیزی ۱۳۶۳: ۳۲۵).

به جز خراسان، داعیان اسماعیلی در سایر مناطق ایران مثل ری، طبرستان و آذربایجان به دنبال توسعه نهضت اسماعیلی بودند. ابوحاتم رازی که به عنوان همراه و دستیار غیاث رهبر اسماعیلیان در شهر ری و سپس خراسان به عنوان نماینده غیاث فعالیت می‌کرد، در حدود سال ۳۰۰ ق، با مرگ غیاث و باتوجه به فضل و دانش والای ابوحاتم، داعی برجسته و دانشمند اسماعیلیه به عنوان جانشین غیاث با استقرار در ری دست به فعالیت گسترده‌ای زد و داعیان و مبلغین زیادی را به طبرستان و گرگان، اصفهان و آذربایجان اعزام کرد؛ و باز بر دستی امر تبلیغ مذهب اسماعیلیه را به پیش برد (ابن ندیم ۱۳۴۶: ۳۵۲).

داعیان اسماعیلی در این دوران بیشتر به مناطق روستانشین توجه داشتند و سعی در جذب روستاییان می‌کردند. به همین دلیل، تا مدت‌ها نفوذ اسماعیلیه در شهرها محدود بود. ترکیب اجتماعی اسماعیلیه از منطقه‌ای نسبت به منطقه دیگر فرق می‌کرد. در عراق روستاییان ناحیه سواد و ذهکده‌های اطراف و نیز قبایل جنوب عراق، مهمترین پیروان اسماعیلیه را تشکیل می‌دادند. در یمن و به ویژه بحرین و سوریه، قبایل بدوی و صحرائشین پیروان نهضت اسماعیلیه و نیروی جنگجوی آن بودند. قرامطه که گروهی از اسماعیلیان بودند با اتکا به همین افراد جنگجو بود که در شام و بحرین دست به قیام زده، راه‌های عبور و مرور کاروان‌های تجاری و زیارتی را ناامن کرده، حتی کوفه و مکه را تصرف کردند و شکست‌های سختی بر لشکریان خلافت عباسی وارد آوردند.

در ایران نیز دعوت اسماعیلی، در آغاز کار، کشاورزان تهی دست و طبقات محروم شهری را مخاطب قرار داد، ولی از زمانی که داعیان اسماعیلی پی بردند با این روش نخواهند توانست قیام‌های موفق را رهبری کنند، سیاست خود را تغییر داده، همه کوشش خود را متوجه هیأت حاکمه و طبقات مرفه جامعه ایرانی کردند. گرایش امیرحسین مرورودی از اشراف خراسان به مذهب اسماعیلی به دست غیاث داعی اسماعیلی که از ری به خراسان گریخته بود، رسمیت دهنده چنین تحولی بود. امیرحسین مرورودی در سلسله مراتب دعوت اسماعیلی پیشرفت زیادی کرد. وی جانشین ابوسعید شعرانی بود که از جانب عیدالله مهدی اولین خلیفه فاطمی مأمور دعوت خراسان شده بود (ابن‌ندیم ۱۳۴۶: ۳۵۱؛ مقریزی ۱۳۶۷: ۲۴۷).

این نکته نشان می‌داد خراسان بزرگ برای خلافت نوپای فاطمی در شمال آفریقا (تونس) چقدر اهمیت دارد. امیرحسین مرورودی در زمان امیراحمد بن اسماعیل (۲۹۵ - ۳۰۱ ق) در جریان فتح سیستان شرکت داشت و از امیر تقاضا کرد تا حکومت سیستان را به او واگذارد؛ ولی احمدبن اسماعیل برخلاف انتظار امیرحسین مرورودی، سیمجور دواتی را به حکومت سیستان منصوب کرد و به همین دلیل بود که امیرحسین مرورودی برضد امیر سامانی سر به شورش برداشت و حاکم نیشابور منصوربن اسحاق را تحریک به شورش علیه سامانیان کرد. شاید امیرحسین مرورودی با گرویدن به آیین اسماعیلیه به دنبال یک حامی نیرومند و مشروع برای حمایت از آرزوهای بلند پروازانه خود بود. در سال ۳۰۱ ق احمدبن اسماعیل به قتل رسید و این، فرصت مناسبی بود برای حسین مرورودی تا با استفاده از هرج و مرج ناشی از کشته شدن امیر سامانی و به تخت نشستن فرزند خردسالش نصر، تحکیم موضع خود بپردازد.

وی برای این که در این جنگ قدرت بدون رقیب باشد، حاکم نیشابور منصور بن اسحاق را مسموم کرد؛ ولی نتوانست در برابر سپاه سامانی مقاومت کند و به هرات گریخت و با کمک محمد بن جنید شحنة بخارا - که او نیز با حکومت سامانی اختلاف پیدا کرده بود - به نیشابور بازگشت و آن جا را تصرف کرد (گردیزی ۱۳۶۳: ۳۲۵، ۳۳۱ - ۳۳۲؛ ابن اثیر ۱۳۵۱: ۱۳۹). از آن جا که حسین مروودی به عنوان رهبر دعوت خراسان توانسته بود عده زیادی از مردم را به مذهب اسماعیلی جذب کند، شورش وی اهمیت زیادی پیدا کرده بود. زیرا هم برضد حاکمیت سامانی بود و هم برضد خلافت عباسی. امیر سامانی برای پایان دادن به این شورش، احمد بن سهل را - که نسب خود را به یزدگرد آخرین پادشاه ساسانی می‌رساند - با سپاهی مجهز به نیشابور اعزام کرد. احمد بن سهل موفق شد شورش اسماعیلیان را سرکوب و حسین مروودی را دستگیر و به بخارا اعزام کند (همان).

در سال ۳۱۷ ق. منصور، ابراهیم و یحیی برادران امیرنصر که در کهن دژ بخارا در حبس بودند، به کمک فردی به نام ابوبکر خباز از زندان گریختند و به کمک علویان و دیلمیان بخارا و همچنین عیاران شهر و پسر حسین مروودی، شهر را تصرف و کاخ و خزانه نصر را به آتش کشیدند (همان). به احتمال زیاد اسماعیلیان در این قیام حضور فعالی داشتند و با این عمل خود قصد انتقام گرفتن از سرکوب و کشتار هم‌کیشان خود در شورش نافرجام حسین مروودی را داشتند. نصر که در نیشابور اقامت داشت، به سرعت به بخارا بازگشت و آن جا را محاصره کرد و به دلیل سازش پسر حسین مروودی با محمد بن عبدالله بلعمی وزیر نصر بن احمد، شورشیان شکست خورده و ابوبکر خباز دستگیر شد، و برادران شورشی نصر هم گریختند (گردیزی ۱۳۶۳: ۳۲۵).

به جز خراسان، داعیان اسماعیلی در سایر مناطق ایران مثل ری، طبرستان و آذربایجان به دنبال توسعه نهضت اسماعیلی بودند. ابوحاتم رازی که به عنوان همراه و دستیار غیاث رهبر اسماعیلیان در شهر ری و سپس خراسان به عنوان نماینده غیاث فعالیت می‌کرد، در حدود سال ۳۰۰ ق، با مرگ غیاث و باتوجه به فضل و دانش والای ابوحاتم، داعی برجسته و دانشمند اسماعیلیه به عنوان جانشین غیاث با استقرار در ری دست به فعالیت گسترده‌ای زد و داعیان و مبلغین زیادی را به طبرستان و گرگان، اصفهان و آذربایجان اعزام کرد؛ و باز بر دستی امر تبلیغ مذهب اسماعیلیه را به پیش برد (ابن ندیم ۱۳۴۶: ۳۵۲).

ابوحاتم رازی گفتاری شیرین و کلامی بلیغ داشت و توانست مردم را از طبقات مختلف به مذهب اسماعیلی جذب کند. مقام علمی او در حدی بود که مأموریت اصلاح خطاها و برقراری سازش و هماهنگی میان معتقدات جوامع مختلف اسماعیلی به او واگذار شد. اسماعیلیان از لحاظ مراتب دعوت برای او شأنی والا قایل بودند و حمیدالدین کرمانی او را از جمله کسانی می‌خواند که به «سواد طریقه» معروفند. مقام علمی و فضل و دانش ابوحاتم رازی مورد توجه سایر مسلمانان هم بود؛ از جمله ابن حجر عسقلانی با این‌که دشمن سرسخت او بود و ابوحاتم را گمراه و ملحد معرفی می‌کرد، به مقام علمی و فضل و ادب او در بین مسلمانان معترف بود (کرمانی ۱۴۱۶: ۱۰۹؛ عسقلانی ۱۳۳۰: ۱۶۵). ابوحاتم رازی در راستای تغییر سیاست دعوت اسماعیلیه مبنی بر توجه و دعوت بزرگان قوم و سران سیاسی مناطقی که اسماعیلیان در آن فعالیت می‌کردند، احمدبن علی، امیر ری را به‌سوی خود و در واقع مذهب اسماعیلیه جذب کرد (طوسی ۱۳۴۰: ۲۶۶). تا زمانی که احمدبن علی در ری حکومت می‌کرد و در قید حیات بود، ابوحاتم تحت حمایت او به راحتی زندگی می‌کرد؛ ولی پس از مرگ احمدبن علی، ابوحاتم که شاهد تسلط دوباره قدرت اهل سنت بر شهر ری بود، ناچار از ری گریخت و به طبرستان رفت و توانست اسفاربن شیرویه و نیز گروهی از اهل دیلمان را به مذهب اسماعیلی متمایل کند (بغدادی ۱۳۵۸: ۲۵۲ - ۲۵۳). با برکناری اسفاربن شیرویه از حکومت و قدرت گرفتن مرداویج زیاری، ابوحاتم همچنان در طبرستان باقی ماند و حتی توانست توجه و تمایل مرداویج را به مذهب اسماعیلیه جلب کند (همدانی ۱۳۳۸: ۱۲؛ بغدادی ۱۳۵۸: ۲۵۳). شایان ذکر است که باید در اسماعیلی شدن و تمایل اسفاربن شیرویه، مرداویج زیاری و احمدبن علی امیرری شک و تردید داشت زیرا بین دادن آزادی عمل به یک داعی و استفاده سیاسی از او در جهت مقابله با دشمنان - مثل خلافت عباسی و رقبای منطقه‌ای - غیر از ایمان آوردن به مذهب و اعتقادات داعی است.

ابوحاتم که موفق شده بود با ادعای ظهور قریب‌الوقوع مهدی - امام زمان - عده زیادی از دیلمیان را به مذهب اسماعیلی جذب کند، برای ضربه زدن به علویان که رقیب عمده و اصلی دعوت وی در طبرستان بودند، خطاب به دیلمیان گفت: «علویان، بد اعتقاد و مذهب باشند» ولی زمانی که دیلمیان مشاهده کردند وعده‌های ابوحاتم درباره ظهور امام زمان عملی نشده، گفتند: این مذهب، پنداری از مذهب مزدکی طرار است و تصمیم به قتل ابوحاتم و یارانش گرفتند (طوسی ۱۳۴۰: ۲۶۶ - ۲۶۷) در این بین، مرداویج زیاری که با به قتل رساندن

اسفارین شیرویه رقیب سرسخت خود قدرت را به طور کامل در طبرستان به دست گرفته بود، با برگشتن عده زیادی از دیلمیان از دعوت اسماعیلی و احتمالاً برای کسب وجهه مذهبی در برابر خلافت بغداد؛ و نیز برای از بین بردن یک گروه رقیب در طبرستان، زمانی که برای جنگ با نصر بن احمد سامانی به گرگان می‌رفت، اسماعیلیان را قتل عام کرد و کسی از آن‌ها را باقی نگذاشت. تعقیب و آزار اسماعیلیان طبرستان به دست مرداوینج زیاری، در سخن خواجه نظام‌الملک که می‌گوید پیروان ابوحاتم بیدار شده و از او روی برگردانیدند، منعکس شده است (مقریزی ۱۳۶۷: ۲۴۷؛ طوسی ۱۳۴۰: ۲۶۷) در این بین، ابوحاتم رازی موفق می‌شود از مهلکه بگریزد و به دربار مفلح غلام یوسف بن ابی‌الساج که بعد از قتل یوسف به دست قرامطه در کوفه، حکومت مستقلی در آذربایجان تشکیل داده بود، برود و او را به مذهب اسماعیلی دعوت کند. مفلح بعد از شنیدن سخنان ابوحاتم، به آیین اسماعیلی گروید. ابوحاتم رازی به سال ۳۲۲ق بعد از یک دوره فعالیت گسترده در جایگاه یک داعی اسماعیلی، در دربار مفلح در آذربایجان درگذشت (طوسی ۱۳۴۰: ۲۶۷).

در خراسان همچنان اسماعیلیان با سرسختی دعوت اسماعیلی را دنبال می‌کردند. بعد از مرگ امیرحسین بن علی مروودی در زندان بخارا، ابو عبدالله نسفی به جای او عهده‌دار دعوت اسماعیلی در خراسان شد. نسفی موفق شد افراد مهمی از دولتمردان سامانی از جمله ابومنصور چغانی از بزرگان دربار سامانی و آیتاش حاجب خاص را جذب دعوت اسماعیلی کند. بعد از اسماعیلی شدن این افراد و عده‌ای از ندیمان دربار سامانی، آنان نزد نصر بن احمد از ابو عبدالله نسفی به نیکی یاد کردند و او را به نصر بن احمد نزدیک ساختند، تا این که امیر سامانی دعوت اسماعیلیه را پذیرفت. احتمالاً نصر بن احمد با اتکا به این افراد و اسماعیلیان قصد داشت با قدرت امرای نظامی و روحانیان سنی مذهب که نفوذ زیادی در دولت وی به هم زده بودند، مقابله و آنان را سرکوب و یا قدرتشان را شدیداً محدود کند.

ابو عبدالله نسفی بعد از این به حدی بر امیر سامانی و اوضاع دربار وی مسلط شد که هرکاری که وی می‌گفت امیر سامانی انجام می‌داد؛ و در واقع صاحب اختیار واقعی دربار سامانی شده بود و حتی یکصد و دوازده دینار مخصوص که هر دینار آن معادل هزار دینار بود، به عنوان خون‌بهای حسین مروودی که در زندان مرده بود، از نصر بن احمد گرفت و گفت آن را برای خلیفه فاطمی به مصر ارسال می‌کند (ابن ندیم، ۱۳۴۶: ۳۵۱). از آن جا که دربار سامانی از همان آغاز، مرکز و حامی قاطع اهل سنت و جماعت در ماوراءالنهر و خراسان بزرگ

ابوحاتم رازی گفتاری شیرین و کلامی بلیغ داشت و توانست مردم را از طبقات مختلف به مذهب اسماعیلی جذب کند. مقام علمی او در حدی بود که مأموریت اصلاح خطاها و برقراری سازش و هماهنگی میان معتقدات جوامع مختلف اسماعیلی به او واگذار شد. اسماعیلیان از لحاظ مراتب دعوت برای او شأنی والا قایل بودند و حمیدالدین کرمانی او را از جمله کسانی می‌خواند که به «سواد طریقه» معروفند. مقام علمی و فضل و دانش ابوحاتم رازی مورد توجه سایر مسلمانان هم بود؛ از جمله ابن حجر عسقلانی با این که دشمن سرسخت او بود و ابوحاتم را گمراه و ملحد معرفی می‌کرد، به مقام علمی و فضل و ادب او در بین مسلمانان معترف بود. (کرمانی ۱۴۱۶: ۱۰۹؛ عسقلانی ۱۳۳۰: ۱۶۵). ابوحاتم رازی در راستای تغییر سیاست دعوت اسماعیلیه مبنی بر توجه و دعوت بزرگان قوم و سران سیاسی مناطقی که اسماعیلیان در آن فعالیت می‌کردند، احمدبن علی، امیر ری را به سوی خود و در واقع مذهب اسماعیلیه جذب کرد (طوسی ۱۳۴۰: ۲۶۶). تا زمانی که احمدبن علی در ری حکومت می‌کرد و در قید حیات بود، ابوحاتم تحت حمایت او به راحتی زندگی می‌کرد؛ ولی پس از مرگ احمدبن علی، ابوحاتم که شاهد تسلط دوباره قدرت اهل سنت بر شهر ری بود، ناچار از ری گریخت و به طبرستان رفت و توانست اسفارین شیرویه و نیز گروهی از اهل دیلمان را به مذهب اسماعیلی متمایل کند (بغدادی ۱۳۵۸: ۲۵۲ - ۲۵۳). با برکناری اسفار بن شیرویه از حکومت و قدرت گرفتن مرداویج زیاری، ابوحاتم همچنان در طبرستان باقی ماند و حتی توانست توجه و تمایل مرداویج را به مذهب اسماعیلیه جلب کند (همدانی ۱۳۳۸: ۱۲؛ بغدادی ۱۳۵۸: ۲۵۳). شایان ذکر است که باید در اسماعیلی شدن و تمایل اسفارین شیرویه، مرداویج زیاری و احمدبن علی امیرری شک و تردید داشت زیرا بین دادن آزادی عمل به یک داعی و استفاده سیاسی از او در جهت مقابله با دشمنان - مثل خلافت عباسی و رقبای منطقه‌ای - غیر از ایمان آوردن به مذهب و اعتقادات داعی است.

ابوحاتم که موفق شده بود با ادعای ظهور قریب‌الوقوع مهدی - امام زمان - عده زیادی از دیلمیان را به مذهب اسماعیلی جذب کند، برای ضربه زدن به علویان که رقیب عمده و اصلی دعوت وی در طبرستان بودند، خطاب به دیلمیان گفت: «علویان، بد اعتقاد و مذهب باشند» ولی زمانی که دیلمیان مشاهده کردند وعده‌های ابوحاتم درباره ظهور امام زمان عملی نشده، گفتند: این مذهب، پنداری از مذهب مزدکی طرار است و تصمیم به قتل ابوحاتم و یارانش گرفتند (طوسی ۱۳۴۰: ۲۶۶ - ۲۶۷) در این بین، مرداویج زیاری که با به قتل رساندن

اسفارین شیرویه رقیب سرسخت خود قدرت را به طور کامل در طبرستان به دست گرفته بود، با برگشتن عتده زیادی از دیلمیان از دعوت اسماعیلی و احتمالاً برای کسب وجهه مذهبی در برابر خلافت بغداد؛ و نیز برای از بین بردن یک گروه رقیب در طبرستان، زمانی که برای جنگ با نصر بن احمد سامانی به گرگان می‌رفت، اسماعیلیان را قتل عام کرد و کسی از آنها را باقی نگذاشت. تعقیب و آزار اسماعیلیان طبرستان به دست مزدوینج زیاری، در سخن خواجه نظام الملک که می‌گوید پیروان ابوحاتم بیدار شده و از او روی برگردانیدند، منعکس شده است (مقریزی ۱۳۶۷: ۲۴۷؛ طوسی ۱۳۴۰: ۲۶۷) در این بین، ابوحاتم رازی موفق می‌شود از مهلکه بگریزد و به دربار مفلح غلام یوسف بن ابی‌الساج که بعد از قتل یوسف به دست قرامطه در کوفه، حکومت مستقلی در آذربایجان تشکیل داده بود، برود و او را به مذهب اسماعیلی دعوت کند. مفلح بعد از شنیدن سخنان ابوحاتم، به آیین اسماعیلی گروید. ابوحاتم رازی به سال ۳۲۲ق بعد از یک دوره فعالیت گسترده در جایگاه یک داعی اسماعیلی، در دربار مفلح در آذربایجان درگذشت (طوسی ۱۳۴۰: ۲۶۷).

در خراسان همچنان اسماعیلیان با سرسختی دعوت اسماعیلی را دنبال می‌کردند. بعد از مرگ امیرحسین بن علی مروودی در زندان بخارا، ابو عبدالله نسفی به جای او عهده‌دار دعوت اسماعیلی در خراسان شد. نسفی موفق شد افراد مهمی از دولتمردان سامانی از جمله ابومنصور چغانی از بزرگان دربار سامانی و آیتاش حاجب خاص را جذب دعوت اسماعیلی کند. بعد از اسماعیلی شدن این افراد و عده‌ای از ندیمان دربار سامانی، آنان نزد نصر بن احمد از ابو عبدالله نسفی به نیکی یاد کردند و او را به نصر بن احمد نزدیک ساختند، تا این که امیر سامانی دعوت اسماعیلیه را پذیرفت. احتمالاً نصر بن احمد با اتکا به این افراد و اسماعیلیان قصد داشت با قدرت امرای نظامی و روحانیان سنی مذهب که نفوذ زیادی در دولت وی به هم زده بودند، مقابله و آنان را سرکوب و یا قدرتشان را شدیداً محدود کند.

ابو عبدالله نسفی بعد از این به حدی بر امیر سامانی و اوضاع دربار وی مسلط شد که هرکاری که وی می‌گفت امیر سامانی انجام می‌داد؛ و در واقع صاحب اختیار واقعی دربار سامانی شده بود و حتی یکصد و دوازده دینار مخصوص که هر دینار آن معادل هزار دینار بود، به عنوان خون‌بهای حسین مروودی که در زندان مرده بود، از نصر بن احمد گرفت و گفت آن را برای خلیفه فاطمی به مصر ارسال می‌کند (ابن ندیم ۱۳۴۶: ۳۵۱). از آن جا که دربار سامانی از همان آغاز، مرکز و حامی قاطع اهل سنت و جماعت در ماوراءالنهر و خراسان بزرگ

محسوب می‌شد و پیوسته در مسیر اطاعت از خلفای عباسی گام برداشته، هیچ‌گاه برضد آنان شورش نکرده بودند (شبانکاره‌ای ۱۳۶۳: ۲۳ - ۲۴؛ نرشخی: ۱۰۱)، عناصر و افزایش دربار سامانی برای جلوگیری از تضعیف قدرت و نفوذ و نیز موقعیت سیاسی و اجتماعی خود، به کمک سپهسالار سامانی و عده‌ای از سران سپاه، توطئه‌ای ترتیب دادند و قصد داشتند نصر بن احمد و اسماعیلیان را به قتل برسانند؛ ولی نوح فرزند امیرنصر از توطئه آنان باخبر شد و با کمک پدر و سربازان وفادار، شورشیان را سرکوب کرد و سپهسالار را گردن زد و خود بعد از استعفای پدر بر تخت امارت نشست. نوح بعد از به قدرت رسیدن، محمد نسفی را بعد از مناظره علما با وی و محاکمه و پس گرفتن چهل دینار از پولی که او از پدرش نصر گرفته بود، گردن زد و سپس به سرکوب شدید اسماعیلیان پرداخت. اسماعیلیان که در دوران امیرنصر بن احمد علناً اظهار عقیده می‌کردند، بار دیگر رو به زندگی مخفی آوردند و نوح بن نصر هر فرد اسماعیلی مذهب را می‌دید بی‌درنگ به قتل می‌رساند (طوسی ۱۳۴۰: ۲۷۱ - ۲۷۸؛ ابن ندیم ۱۳۴۶: ۳۵).

بعد از مرگ نوح بن نصر در سال ۳۴۳ ق پسرش بوالفوارس عبدالملک - ۵۴۰، ۳۴۳ ق - به قدرت رسید. عبدالملک وزیر خود ابومنصور - محمد بن عزیز و یکی از سرداران سپاه خود به نام ابوسعید بکر بن مالک فرغانی را به دلیل قرمطی بودن اعدام کرد (همان). گرچه این اعدام وسیله‌ای بود برای مصادره اموال و قتل مخالفان و امری بود که در آن دوران رایج شده بود؛ ولی هیچ بعید نیست که اسماعیلیان موفق شده بودند بعد از دوران سرکوبی نوح دوباره در دربار سامانیان نفوذ کنند.

در این دوران با وجود سرکوب شدید و قتل عام اسماعیلیان در زمان منصور بن نوح بن نصر - ۳۶۶، ۳۵۰ ق - بار دیگر دعوت اسماعیلی اوج گرفت و گسترشی دوباره یافت (جوزجانی ۱۳۶۳: ۲۱۰). ابوالفضل رنگرز بردیجی و مردی اعور به نام عتیق از داعیان اسماعیلی موفق شدند تا بار دیگر عده‌ای از افراد سرشناس دربار سامانی از جمله منصور بایقرا، سعید ملک، (قزوینی ۱۳۵۸: ۳۱۲ - ۳۱۳)، ابوالعباس جراح، خمارتگین، ابوعبدالله جیهانی - وزیر دانشمند و معروف - و امیر عبدالرزاق را جذب آیین اسماعیلی کنند.^۴

اسماعیلیان که بار دیگر سامانی نفوذ پیدا کرده بودند، موفق شدند دو تن از مخالفان سرسخت خود یعنی امیرعلی بلعمی وزیر و بکتوزون سردار ترک را به زندان بیندازند. اوضاع

۴ - عبدالجلیل رازی قزوینی در اثر معروف خود، التقص خبر از شورش بوسعید ملک در زمان نوح بن نصر می‌دهد که کیش گبرکی داشت و نفوذ ایجاد کرد و فتوی کرد به استحلال محارم، تعطیل شرایع و به دستور عبدالملک نوح اعدام شد: (قزوینی ۱۳۵۸: ۳۱۳).

دربار سامانی بار دیگر به سود اسماعیلیان پیش می‌رفت و بر وفق مراد آنان بود و خود را برای قیام و درگیری جدیدی با مخالفان آماده می‌کردند. الپتکین حاکم خراسان و سپهسالار معروف سامانی که بعدها با سامانیان اختلاف پیدا کرد و با کوچ کردن به غزنه سنگ بنای اولین سلسله ترک‌نژاد غزنوی را در ایران گذاشت، طی نامه‌ای به منصور بن نوح بن نصر امیر سامانی گفت:

«بیشتر خواص تو و درگاه و دیوان مذهب قرامطه گرفته‌اند و که و مه در این مذهب آمده‌اند و در تدبیر آن‌اند که خروج کنند و در همه مملکت تو دو مرد مسلمان و نیکخواه بوندند. - بلعمی و بکتوزون - به قول ایشان هر دو را محبوس کرده‌ای، من بنده آمده بودم تا تدبیر ایشانت گیرم چون سخن بنده نمی‌شنوی و سخن قرامطیان می‌شنوی، فردا کیفر بر من بنده را معلوم کردم و اینک به سوی بلخ رفتم» (طوسی ۱۳۴۰، ۲۷، ۲۷۵ - ۲۷۹).

منصور بن نوح به دلیل نامه تهدیدآمیز الپتکین و همچنین تحریک ابوالاحمد قاضی القضاة بخارا و باتوجه به هرج و مرج ایجاد شده در مملکت و ناامنی ناشی از شورش اسماعیلیان در طالقان در جهت تثبیت قدرت و حکومت خود تصمیم به سرکوبی اسماعیلیان گرفت و با کمک بلعمی وزیر و سردارش بکتوزون که از زندان آزاد کرده بود، شورش اسماعیلیان را درهم کوبید. عتیق یک چشم و ابوالفضل رنگرز داعیان اسماعیلی دستگیر و بعد از شکنجه بسیار به مرو و خوارزم تبعید شدند. تعداد زیادی از اسماعیلیان کشته شده، اموال و ثروت آنان مصادره شد. بکتوزون هم شورشیان اسماعیلی طالقان را که از زمان امیرحسین مرورودی دعوت اسماعیلی را پذیرفته بودند، سرکوب کرده، با کمک ابوالحسن سیمجور هر که قرامطی شده بود، پس از مصادره اموال اعدام کردند.

به‌رغم تبلیغات وسیع داعیان متعدد اسماعیلی در خراسان، به دلیل پافشاری و تعصب امزای سامانی در حمایت از مذهب اهل سنت و جماعت در خراسان بزرگ و ماوراءالنهر و به‌طور کلی شرق ایران، نه تنها هر نوع حرکت شیعی در این مناطق تضعیف گردید، بلکه شرق ایران را به پایگاه سنتی و مستحکم اهل سنت و جماعت تبدیل کرد.

اسماعیلیان هیچ‌گاه موفق نشدند که موفقیت و اهمیت زمان نصر بن احمد را در بخارا و دیگر نقاط خراسان بزرگ تجدید کنند. اسماعیلیان برای در امان ماندن از تعقیب و سرکوب سامانیان و حکومت‌های بعدی - به ویژه غزنویان و سلجوقیان که تعصب به مراتب بیشتری نسبت به مذهب اهل سنت و جماعت از خود بروز می‌دادند - به مناطق کوهستانی و صعب

محسوب می‌شد و پیوسته در مسیر اطاعت از خلفای عباسی گام برداشته، هیچ‌گاه برضد آنان شورش نکرده بودند (شبانکاره‌ای ۱۳۶۳: ۲۳ - ۲۴؛ نرشخی: ۱۰۱)، عناصر و افراد دربار سامانی برای جلوگیری از تضعیف قدرت و نفوذ و نیز موقعیت سیاسی و اجتماعی خود، به کمک سپهسالار سامانی و عده‌ای از سران سپاه، توطئه‌ای ترتیب دادند و قصد داشتند نصر بن احمد و اسماعیلیان را به قتل برسانند؛ ولی نوح فرزند امیرنصر از توطئه آنان باخبر شد و با کمک پدر و سربازان وفادار، شورشیان را سرکوب کرد و سپهسالار را گردن زد و خود بعد از استعفای پدر بر تخت امارت نشست. نوح بعد از به قدرت رسیدن، محمد نسفی را بعد از مناظرهٔ علما با وی و محاکمه و پس گرفتن چهل دینار از پولی که او از پدرش نصر گرفته بود، گردن زد و سپس به سرکوب شدید اسماعیلیان پرداخت. اسماعیلیان که در دوران امیرنصر بن احمد علناً اظهار عقیده می‌کردند، بار دیگر رو به زندگی مخفی آوردند و نوح بن نصر هر فرد اسماعیلی مذهب را می‌دید بی‌درنگ به قتل می‌رساند (طوسی ۱۳۴۰: ۲۷۱ - ۲۷۸؛ ابن ندیم ۱۳۴۶: ۳۵).

بعد از مرگ نوح بن نصر در سال ۳۴۳ ق. پسرش ابوالفوارس عبدالملک - ۵۴۰، ۳۴۳ ق - به قدرت رسید. عبدالملک وزیر خود ابومنصور - محمد بن عزیز و یکی از سرداران سپاه خود به نام ابوسعید بکر بن مالک فرغانی را به دلیل قرمطی بودن اعدام کرد (همان). گرچه این اعدام وسیله‌ای بود برای مصادرهٔ اموال و قتل مخالفان و امری بود که در آن دوران رایج شده بود؛ ولی هیچ بعید نیست که اسماعیلیان موفق شده بودند بعد از دوران سرکوبی نوح دوباره در دربار سامانیان نفوذ کنند.

در این دوران با وجود سرکوب شدید و قتل عام اسماعیلیان در زمان منصور بن نوح بن نصر - ۳۶۶، ۳۵۰ ق - بار دیگر دعوت اسماعیلی اوج گرفت و گسترشی دوباره یافت (جوزجانی ۱۳۶۳: ۲۱۰). ابوالفضل رنگرز بردیجی و مردی اِغور به نام عتیق از داعیان اسماعیلی موفق شدند تا بار دیگر عده‌ای از افراد سرشناس دربار سامانی از جمله منصور بایقرا، سعید ملک، (قزوینی ۱۳۵۸: ۳۱۲ - ۳۱۳)، ابوالعباس جراح، خمارتگین، ابوعبدالله جیهانی - وزیر دانشمند و معروف - و امیر عبدالرزاق را جذب آیین اسماعیلی کنند.^۴

اسماعیلیان که بار دیگر سامانی نفوذ پیدا کرده بودند، موفق شدند دو تن از مخالفان سرسخت خود یعنی امیرعلی بلعمی وزیر و بکتوزون سردار ترک را به زندان بندانند. اوضاع

۴ - عبدالجلیل رازی قزوینی در اثر معروف خود، التقص خبر از شورش ابوسعید ملک در زمان نوح بن نصر می‌دهد که کیش گبرکی داشت و دعوت ایجاد کرد و فتوی کرد به استحلال محارم، تعطیل شرایع و به دستور عبدالملک نوح اعدام شد: (قزوینی ۱۳۵۸: ۳۱۳).

دربار سامانی بار دیگر به سود اسماعیلیان پیش می‌رفت و بر وفق مراد آنان بود و خود را برای قیام و درگیری جدیدی با مخالفان آماده می‌کردند. الپتکین حاکم خراسان و سپهسالار معروف سامانی که بعدها با سامانیان اختلاف پیدا کرد و با کوچ کردن به غزنه سنگ بنای اولین سلسله ترک‌نژاد غزنوی را در ایران گذاشت، طی نامه‌ای به منصور بن نوح بن نصر امیر سامانی گفت:

«بیشتر خواص تو و درگاه و دیوان مذهب قرامطه گرفته‌اند و که و مه در این مذهب آمده‌اند و در تدبیر آن‌اند که خروج کنند و در همه مملکت تو دو مرد مسلمان و نیکخواه بودند. - بلعمی و بکتوزون - به قول ایشان هر دو را محبوس کرده‌ای، من بنده آمده بودم تا تدبیر ایشانت گیرم چون سخن بنده نمی‌شنوی و سخن قرامطیان می‌شنوی، فردا کیفر بر من بنده را معلوم کردم و اینک به سوی بلخ رفتم» (طوسی ۱۳۴۰: ۲۷، ۲۷۵ - ۲۷۹).

منصور بن نوح به دلیل نامه تهدیدآمیز الپتکین و همچنین تحریک ابوالاحمد قاضی القضاة بخارا و باتوجه به هرج و مرج ایجاد شده در مملکت و ناامنی ناشی از شورش اسماعیلیان در طالقان در جهت تثبیت قدرت و حکومت خود تصمیم به سرکوبی اسماعیلیان گرفت و با کمک بلعمی وزیر و سردارش بکتوزون که از زندان آزاد کرده بود، شورش اسماعیلیان را درهم کوبید. عتیق یک چشم و ابوالفضل رنگرز داعیان اسماعیلی دستگیر و بعد از شکنجه بسیار به مرو و خوارزم تبعید شدند. تعداد زیادی از اسماعیلیان کشته شده، اموال و ثروت آنان مصادره شد. بکتوزون هم شورشیان اسماعیلی طالقان را که از زمان امیرحسین مروودی دعوت اسماعیلی را پذیرفته بودند، سرکوب کرده، با کمک ابوالحسن سیمجور هر که قرامطی شده بود، پس از مصادره اموال اعدام کردند.

به‌رغم تبلیغات وسیع داعیان متعدد اسماعیلی در خراسان، به دلیل پافشاری و تعصب امرای سامانی در حمایت از مذهب اهل سنت و جماعت در خراسان بزرگ و ماوراءالنهر و به‌طور کلی شرق ایران، نه تنها هر نوع حرکت شیعی در این مناطق تضعیف گردید، بلکه شرق ایران را به پایگاه سنتی و مستحکم اهل سنت و جماعت تبدیل کرد.

اسماعیلیان هیچ‌گاه موفق نشدند که موفقیت و اهمیت زمان نصر بن احمد را در بخارا و دیگر نقاط خراسان بزرگ تجدید کنند. اسماعیلیان برای در امان ماندن از تعقیب و سرکوب سامانیان و حکومت‌های بعدی - به ویژه غزنویان و سلجوقیان - که تعصب به مراتب بیشتری نسبت به مذهب اهل سنت و جماعت از خود بروز می‌دادند - به مناطق کوهستانی و صعب

العبور آسیای مرکزی و شمال و شمال غربی افغانستان امروزی رانده شدند و به واسطه موقعیت کوهستانی منطقه تا امروز در مناطق بین افغانستان و تاجیکستان به صورت فرقه‌ای کوچک و اقلیت حضور دارند.

موفقیت اسماعیلیان در مقابله با مذهب اهل سنت و جماعت و حاکمیت‌های سیاسی که از این مذهب حمایت می‌کرد و ایجاد یک حکومت مقتدر و تثبیت شده سیاسی در حوزه جغرافیایی فلات ایران، علی‌رغم تکاپو و تلاش مصرانه داعیان اسماعیلی تا زمان اقدامات و دعوت جدید اسماعیلیان به رهبری حسن صباح در سال ۴۸۳ ق، طول کشید.

منابع

- ابن اثیر، عزالدین علی بن اثیر. ۱۳۵۱. *الکامل فی التاریخ*. جلد شانزدهم. ترجمه علی هاشمی حائری. تهران: مؤسسه مطبوعاتی علمی.
- ابن کثیر، اسماعیل بن کثیر دمشقی. ۱۳۹۸. *البدایه و النهایه*. جلد دوازدهم. تصحیح علی شیبیری. بیروت: دارالاحیاء التراث العربی.
- ابن ندیم، محمد بن اسحاق. ۱۳۴۶. *الفهرست*. ترجمه محمدرضا تجدد. تهران: چاپخانه بانک بازرگانی ایران.
- بغدادی، ابومنصور عبدالقاهر. ۱۳۵۸. *الفرق بین الفرق بغدادی*. محمدرضا مشکور. تهران: اشراقی.
- بغدادی، محمد بن حوقل. ۱۳۶۶. *سفرنامه ابن حوقل / ایران در صوره الارض*. تصحیح و ترجمه جعفر شعار. تهران: امیرکبیر.
- جوزجانی، قاضی منهج السراج. ۱۳۶۳. *طبقات ناصری*. تصحیح عبدالحی حبیبی. تهران: دنیای کتاب.
- جوینی، عطاملک. ۱۳۷۵. *تاریخ جهانگشای جوینی*. جلد سوم. تصحیح محمد قزوینی. انتشارات دنیای کتاب.
- حافظ ابرو، ۱۳۶۴. *مجمع‌التواریخ سلطانیه*، قسمت خلفا، علویه، مغرب و مصر و نزاریان و رفیقان. به اهتمام مدرسی زنجانی، تهران: انتشارات اطلاعات.
- خراسانی فدایی، محمد بن زین‌العابدین. ۱۳۶۲. *تاریخ اسماعیلیه یا هدایه المؤمنین الطالبین*. تصحیح الکساندر سیمونوف. تهران: اساطیر.

- دفتری، فرهاد، ۱۳۵۷. تاریخ و عقاید اسماعیلیه. ترجمه فریدون بدره‌ای. تهران: فرزانه‌روز.
- دفتری، فرهاد. ۱۳۸۴. مختصری در تاریخ اسماعیلیه سنت‌های یک جماعت مسلمان. ترجمه دکتر فریدون بدره‌ای. تهران: انتشارات فرزانه.
- شبانکاره‌ای، محمدبن علی. ۱۳۶۳. مجمع الانساب: تصحیح میرهاشم محدث. تهران: امیرکبیر.
- شهرستانی، محمدبن عبدالکریم. ۱۳۶۱. الملل و النحل. تحریر از مصطفی خالقداد هاشمی. تصحیح محمدرضا جلالی نائینی. تهران: انتشارات اقبال.
- شهیدی، سیدجعفر. ۱۳۷۱. نهج البلاغه. انتشارات و آموزش انقلاب اسلامی.
- طوسی، خواجه نظام‌الملک. ۱۳۴۰. سیاست‌نامه. به کوشش هیوبرت دارد. تهران: بنگاه نشر و ترجمه کتاب.
- عسقلانی، احمد بن علی. ۱۳۳۰. لسان المیزان. حیدرآباد دکن: دایره‌المعارف النظامیه.
- قزوینی، عبدالجلیل رازی. ۱۳۵۸. بعض مطالب نواصب فی النقض بعض فضائح الروافض معروف به النقض. تصحیح محدث ارموی. تهران: انجمن آثار ملی.
- کرمانی، حمیدالدین احمد. ۱۴۱۶. راحة العقل. تحقیق مصطفی غالب. بیروت: دارالاندلس.
- گردیزی، ابوسعید بن محمد. ۱۳۶۳. تاریخ گردیزی. تصحیح عبدالحی حبیبی. تهران: انتشارات دنیای کتاب.
- مقریزی، تقی‌الدین احمد. ۱۳۶۷. اتعاظ باخبار الائمة - الفاطمین و الخلفاء. تصحیح جمال‌الدین الشیال. مصر: مدرسه ملک فاروق.
- نرشخی، محمدبن جعفر. ۱۳۳۸. تاریخ بخارا. تصحیح مدرس رضوی. تهران: سنایی.
- همدانی، خواجه رشیدالدین فضل‌الله. ۱۳۳۸. جامع التواریخ (بخش اسماعیلیان، رفیقان، نزاریان). تصحیح محمدتقی دانش‌پژوه و مدرس رضوی. تهران: بنگاه نشر و ترجمه کتاب.